



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب پنجم



## فهرست مطالب

- شبهه 1: آیا با توجه به آیات 22- 23 سوره مبارکه قیامت نمی توان گفت که خدا را با چشم می توان دید؟ ..... 3
- شبهه 2: برهان نظم در نهایت اثبات نظم می کند و نه هیچ از صفات خداوند را، پس برهان کارآمدی برای اثبات وجود خدا نیست. .... 5
- شبهه 3: چرا مسلمانان دین خود را کامل و ادیان دیگر را ناقص می خوانند؟ آیا معتقدند خدا تکامل یافته و یا به خود جرأت می دهند که دین خدا را ناقص بخوانند؟ ..... 6
- شبهه 4: «اصول دین» تحقیقی است و نه تقلیدی. مگر می شود همه ی کتب آسمانی و مکاتب بشری را با تفاسیر متفاوتشان مطالعه کرد و یکی را برگزید؟ ..... 8
- شبهه 5: در متنی که به صورت گسترده ایمیل شده است، [البته با الفاظی رکیک] مدعی شده اند که آنچه که اسلام از بهشت تعریف کرده است، همه با توجه به گرایشات و لذا بد طبیعی دنیوی می باشد. .... 10
- شبهه 6: چگونه می توان «عدل الهی» را با دلایل عقلی به اثبات رساند؟ ..... 12
- شبهه 7: در عتبات عالیات شخصی را به عنوان فرزند امام زمان (عج) به زائران معرفی کرده و به تقلید از او دعوت می کنند؟ ..... 14
- شبهه 8: استاد ما می گوید: مگر می شود این همه انسانی که مسلمان (شیعه) نیستند به جهنم روند؟! آنهایی که این حرفها را می زنند به خدا تنگ نظرانه نگاه می کنند. این با رحمت خدا سازگار نیست. .... 15
- شبهه 9: در نهج البلاغه با صراحت آمده که زنان ناقص العقل و ناقص الایمان هستند و با آنان مشورت نکنید و این روایت در مورد یک شخص خاص نیز نمی باشد و اطلاق عام دارد؟ ..... 17
- شبهه 10: آیا رفاه مرفهین (مانند اروپایی ها) و فقر روز افزون فقرا (مانند سومالیایی ها) با عدالت خدا سازگاری دارد؟ چرا او نعمت خود را مساوی تقسیم نمود؟ ..... 19
- شبهه 11: آیا رزق بندگان از جانب خداوند مقدر است؟ آیا بدون کار و تلاش هم خواهد رسید؟ ..... 22
- شبهه 12: باورهای رایجی چون: سر بی گناه پایین دار می رود بالای دار نمی رود - هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است و ...، چه ریشه و اعتباری دارند. اسلام چه می فرماید؟ ..... 23
- شبهه 13: نقش خدا در بلایای طبیعی چیست؟ آیا خشک سالی سومالی یک بلای طبیعی نیست؟ ..... 24
- شبهه 14: روشن بفرمایید معنای واقعی «توقیت» و «بداء» چیست؟ و آیا چون عده ای گفته اند ظهور در سال 2012 اتفاق می افتد، حتماً بداء حاصل شده و اتفاق نمی افتد؟ می گویند: علامه مجلسی نیز تعیین وقت کرده است؟ ..... 26
- شبهه 15: دلیلی محکم و بسیار منطقی بر وجود خالق یکتا در عالم هستی بیان نمایید. .... 27
- شبهه 16: چه چیز بیانگر راه امام حسین (ع) است، تفکر ایشان و یا مصیبت ها و زخم های ایشان؟ ..... 29
- شبهه 17: برخی می گویند: ممکن است ظهور اتفاق افتد، اما قیامت نشود. واقعیت چگونه است؟ ..... 31

- شبهه 18: حقانیت تشیع را «اظهر من الشمس» خواندید، آیا اگر در خانواده‌ی سنی به دنیا می‌آمدید، سنت را اظهر من الشمس نمی‌خواندید؟ + حکایت یک مباحثه با عالمی از اهل سنت. 32.....
- شبهه 19: چرا خدا دیده نمی‌شود؟ آیا اگر دیده می‌شد بهتر درکش نمی‌کردیم؟ 33.....
- شبهه 20: چگونه می‌توانم یک مسلمان واقعی شوم، از کجا شروع کنم؟ راه را نشان دهید. در ضمن تاکنون مرجع تقلید نداشتیم؟ 35.....
- شبهه 21: وقتی خداوند کریم در قرآن می‌فرماید «من از رگ گردن به شما نزدیکترم»، دیگر چه نیازی به «توسل» داریم؟ 37.....
- شبهه 22: اهل سنت و شافعی هستیم و علاقمند به علی (ع) و اهل تحقیق. بزرگان ما گفته‌اند: خارج از چهار مذهب اهل سنت از اسلام خارج است. راهنمایی کنید. 38.....
- شبهه 23: شبهه می‌کنند: این چه خدایی است که مرگ را این چنین سخت قرار داده، نکیر و منکر چنان وحشتناک گذاشته و فشار قبری قرار داده که شیر مادر از ناخون‌ها بیرون می‌زند؟ (با استناد به کتاب سیاحت غرب). 39.....
- شبهه 24: فرق کسی که اعتقادی ندارد، اما دانشمند و خیر است و شاگردانی بسیاری تربیت کرده با مؤمن و اهل نمازی ولی بد اخلاق در قیامت چیست؟ 40.....
- شبهه 25: چرا خداوند متعال حضرت محمد (ص) را به نبوت و حضرت علی (ع) را به امامت برگزید و چرا دیگری را برنگزید، علت این انتخاب چه بوده است؟ 42.....
- شبهه 26: برخی از امامان از کودکی به امامت رسیده‌اند، معلوم است که عصمت به آنها داده شده که گناه نمی‌کنند، پس این هنری نیست. اگر به ما هم داده می‌شد گناه نمی‌کردیم. 43.....
- شبهه 27 (تهران): پرستش چیست و چرا باید خدا را پرستیم؟ 44.....
- شبهه 28: دلایل تشیع برای امامت و خلافت بلافصل حضرت علی (علیه السلام) چیست؟ اهل سنت ولایت را دوستی معنی می‌کنند. 46.....
- شبهه 29 (اراک): ما مسلمانان اعتقاد داریم اولین سوال در آن دنیا نماز است، هر کس نمازش قبول است به باقی اعمال رسیدگی می‌کنند. پس تکلیف یک آفریقایی، امریکایی و ... که از نماز نشنیده و یا مسیحی است چیست؟ 47.....
- شبهه 30: ما به خدا معتقدیم، اما از کجا معلوم که این همان خدای اسلام باشد [یا به تعبیر دیگر خدای اسلام همان خدای واقعی باشد]؟ این شبهه بسیار ترویج می‌شود، به ویژه در محیط‌های دانشجویی. پاسخ چیست؟ 49.....

**شبهه 1:** آیا با توجه به آیات 22-23 سوره مبارکه قیامت نمی‌توان گفت که خدا را با چشم می‌توان دید؟

(2 تیر 1390)

«**ایکس - شبهه**»: آیات مبارکه به شرح ذیل است:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (القيامة - 22 و 23)

**ترجمه:** آن روز رخسار طایفه‌ای از شادی برافروخته و نورانی است \* و به ریشان نظر می‌کنند.

در قرآن کریم آیات بسیاری در خصوص «نظر» کردن به پروردگار عالم یا حتی «لقاء الله» به معنای ملاقات الله آمده است. به عنوان مثال:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الكهف - 110)

**ترجمه:** بگو به درستی که من بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود (به لقاء او برسد) باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

«مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنکبوت - 5)

**ترجمه:** کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است (پایان فراق می‌رسد) و او شنوا و داناست.

روایات و احادیث نیز در این خصوص بسیار است و حتی سخن بزرگان. چنانچه امام خمینی<sup>(ره)</sup> با استناد به همین آیات و احادیث فرمود: «شهادت نظر می‌کند به وجه الله».

حرف و سخن و تفسیر در مورد «نظر» کردن به رب و یا لقاء «الله» بسیار بوده است و اختلاف نظرهایی نیز وجود دارد. اما آنچه که مسلم است:

**الف -** چشم عنصری مادی و با محدودیت‌های خاص، برای دیدن برخی از اشیای مادی این عالم است. لذا در همین عالم نیز بسیاری از اشیای مادی (از مولکول‌های معلق در هوای پاک گرفته تا اتم‌ها و ...) به چشم عادی دیده نمی‌شود و حتی اگر شیئی بسیار بزرگ یا بسیار کوچک یا دور باشد نیز دیده نمی‌شود، چه رسد به آنچه در همین عالم وجود دارد، اما غیر مادی است. مثل عقل، روح، عشق و ...

پس نباید انتظار داشت که خداوند با این چشم مادی دیده شود، چرا که مستلزم ماده بودن، کوچکتر از قوه‌ی دید بودن ... و در نهایت فانی بودن خداوند است. خداوند یک موجودی نیست که در گوشه‌ای نشسته باشد و ممکن باشد که چشم بر او بیافتد و براساس تابش و انعکاس نور دیده شود. او هستی محض است. مگر ما هستی خودمان را که محدود است را با چشم مادی می‌بینیم؟

**ب -** برخی گفته‌اند که مقصود دیدن با چشم قلب و عقل است و البته این معنا صحیح هم هست، اما باید دقت نمود که باز هر کسی به اندازه‌ی وسعت وجود و ظرفیت عقل و قلب خود می‌بیند، نه تماماً آنچه هست را مشاهده کرده یا ناظر باشد. چرا که هر آنچه در عقل و قلب بگنجد نیز از ظرفیت وجودی عقل و قلب درک کننده کوچکتر است و بدیهی است که مخلوق هیچ‌گاه محیط بر خالق نمی‌شود. «الله الصمد».

**ج -** به طور کلی نیز دقت کنیم که ما اساساً ذات هیچ چیزی را نمی‌بینیم، حتی اشیای مادی را، چه رسد به این که ذات خداوند متعال را ببینیم! به عنوان مثال: آیا تا به حال کسی ذات خود، ذات یک درخت، ذات یک پشه یا ذات یک سنگ را دیده است؟! محال است. چرا که ذات دیده شدنی نیست. بلکه هر ذاتی با آثار و نشانه‌هایش دیده و شناخته می‌شود که در فرهنگ دینی به آن «اسم» یا جمع آن «اسماء» می‌گویند.

وقتی می فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی به اسم و نشانه های «الله»، «رحمن» و «رحیم» و نه ذات مقدسش که قابل شناخت، اشاره، روئت ... و هیچ گونه حدگذاری نمی باشد.

**د -** با توجه به موارد فوق، معلوم می شود که «نظر به رب» یا «لقاء الله»، یعنی معرفت و رؤیت تجلیات گوناگون و شگفت آور او. و هر کس مقربتر باشد، تجلیات بیشتری از جمال، کمال، رحمت، رأفت و محبت الهی را نظاره و رؤیت می کند. و مؤمن حتی در دنیا هم نظر می کند به وجه الله جل جلاله. چنانچه وقتی از حضرت علی (علیه السلام) می پرسند: تو مرد عاقلی هستی، آیا خدا را دیده ای که قبول کردی و می پرستی؟ پاسخ می فرمایند: والله اگر ندیده بودم نمی پرستیدم.

ما خود در اذان یا نماز یا ... شهادت می دهیم و می گوئیم: «اشهد ان لا اله الا الله». شهادت با علم فرق دارد. شهادت یعنی علم الیقین من به حد عین الیقین رسیده است. یعنی می بینم که هیچ اله و معبود دیگری به جز الله وجود ندارد و نمی تواند داشته باشد. پس روشن می شود که این دیدن کار این چشم مادی محدود و محصور نیست. بلکه مانند بسیاری از چیزهای دیگری است که با چشم عقل و قلب می بینیم و اگرچه به چشم مادی دیده نمی شوند، اما وجودشان برای ما حتی از آنچه با چشم می بینیم (و چه بسا چشم خطا کند) یقینی تر و بدون خطا است.

WWW.X-SHOBHE.COM

**شبهه 2:** برهان نظم در نهایت اثبات نظم می‌کند و نه هیچ از صفات خداوند را، پس برهان کارآمدی برای اثبات وجود خدا نیست. (3 تیر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** برهان نظم، پاسخگوی بسیاری از سؤالات عقل به ویژه در مبحث «هستی‌شناسی» و اثبات وجود خداوند متعال می‌باشد و به همین دلیل اندیشه‌های مادی بسیار سعی کردند که مدعی شوند در دنیا بی‌نظمی و آشوب هم وجود دارد. اما پس از این که نتوانستند هیچ نمونه‌ی عینی و یا دلیل و حجت عقلی برای آن بیاورند، سعی دارند چنین القاء کنند که به فرض عالم از «نظم» برخوردار باشد، با این برهان فقط همان وجود «نظم» ثابت می‌شود و نه هیچ مطلب دیگری. در حالی که چنین نیست.

**الف -** این ادعا مثل این می‌ماند که کسی بگوید: ما اگر با چشم خود ببینیم که غذایی روی میز قرار دارد، فقط به ما اثبات می‌شود که «غذایی روی میز قرار دارد نه هیچ چیز دیگری!» در صورتی که او نخواستند است در این مورد فکر خود را تعمیم دهد. بالاخره وقتی غذا روی میز قرار دارد، معلوم است که آن غذا تهیه کننده هم داشته و مواد آن نیز حاضر بوده و وسیله‌ای برای پختن نیز وجود داشته و ... .

**ب -** برهان نظم نیز همین قاعده است. اولین مطلبی که برهان نظم به اثبات می‌رساند، وجود «ناظم» است. چرا که عقل گواهی می‌دهد هیچ نظامی در هیچ کجای عالم، به صورت خود به خودی، اتفاقی و تصادفی به وجود نمی‌آید که اگر چنین بود، هیچ قانون و قاعده‌ی ثابتی وجود نداشت و هیچ علمی هم کشف نمی‌شد (و اساساً بی‌نظمی حاکم می‌گشت).

**ب/1:** هر نظامی معرفی هدف نظام خود نیز هست. چرا که نظم یعنی «رابطه‌ی منطقی بین اجزاء برای تحقق هدفی معین». پس مثلاً برای پیدایش آب، اکسیژن و هیدروژن در نظم و اندازه‌های معینی با هم ترکیب می‌گردند و ... . لذا اگر شما نظم یک خودرو را مشاهده کنید - بدون این که ناظم را دیده و با او صحبت کنید - به هدف او از ایجاد این نظم (ارتباط منطقی بین اجزاء) نیز پی‌می‌برید و متوجه می‌شوید که این مجموعه‌ی منظم برای نقل و انتقال است - برای سرعت در نقل و انتقال است - برای نقل و انتقال انسان و یا اشیای کوچک است - برای بلند کردن اشیای سنگین (جرثقیل) است - برای نقل و انتقال بیمار (آمبولانس) است و ... .

پس نظم عالم هستی، نه فقط نشان می‌دهد که ناظمی دارد، بلکه عدم سکون و حرکت عالم نیز نشان می‌دهد که «از مبدئی آمده و به سوی هدفی می‌رود». مبدأ حتماً «هستی» بوده، چرا که از مبدأ نیستی چیزی یا حرکتی به وجود نمی‌آید، و حرکت نیز به سوی «شدن» است که آن نیز همان هستی است. هستی هم نقص یا دوئیت بر نمی‌دارد. هستی، هستی است و محض و کمال مطلق است. پس همه از همان مبدأ هستی آمده‌اند و به سویش برمی‌گردند. «انا لله و انا الیه راجعون».

**ب/2:** نظم معرف بسیاری از صفات یا بهتر بگوییم اسماء (نشانه‌های) ناظم است. به عنوان مثال با دیدن همان نظم خودرو، بدون این که ناظم را بشناسیم، پی‌می‌بریم که او از علم مکانیک و هم چنین طراحی برخوردار بوده است، پس «عالم» است. از ایجاد این نظم هدف داشته، پس «حکیم» است. از قدرت ساخت آنچه در نظر داشته برخوردار بوده، پس «قادر» است و ... .

با مشاهده‌ی نظم عالم هستی نیز نه تنها درمی‌یابیم که یقیناً ناظمی که خلقت را به نظم در آورده وجود داشته است، بلکه نظر به استمرار خلقت و نظم می‌فهمیم که ناظم بوده و هست (حی است). یقیناً قبل از ایجاد این نظم، خودش بوده که توانسته این نظم را ایجاد کند، پس حادث نیست و ازلی است. نظم عالم هدفدار است، پس او «حکیم» مطلق است. سرتاسر خلقت تجلی علم است، پس او «علیم» است. خلقت زیباست، پس او «جمیل» است. خلق عالم قدرت می‌خواهد، پس او «قادر» است. رحمت می‌خواهد، پس «رحمان» است. در این عالم نظم، جود و کرم و لطف و قهر وجود دارد، پس او «جواد»، «کریم»، «لطیف»، «قاهر» و ... است. و اینها همه اسماء و نشانه‌های آن ناظم و خالق کل جهان است، که ما به آن «الله» می‌گوییم، دیگری خدا، دیگری God، دیگری Got و ...

لذا در می‌یابیم که «برهان نظم» از دلایل محکم توحیدی است.

**شبهه 3:** چرا مسلمانان دین خود را کامل و ادیان دیگر را ناقص می‌خوانند؟ آیا معتقدند خدا تکامل یافته و یا به خود جرأت می‌دهند که دین خدا را ناقص بخوانند؟ (4 تیر 1390)

**iranpn.com**: دین برای هدایت بشر است. پس اگر دینی کامل شود، دلیل بر تکامل جامعه بشری مخاطب است و نه تکامل خداوند متعال.

**الف -** فرض بفرمایید در دین یهودی به پیامبری حضرت موسی<sup>(ع)</sup> یا در دین مسیحی به پیامبری حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> یا در دین اسلام به پیامبری حضرت محمد<sup>(ص)</sup>، آیا این پیامبران همه دین را یک جا به مردم عرضه نمودند یا طی مدت زمان و با گذر از مراحل متعدد تکاملی؟

ابلاغ هر دینی یک نقطه‌ی آغاز داشته است [که آن هم دعوت به توحید بوده است] و یک نقطه‌ی پایانی [که قاعدتاً تعیین و تکلیف امت پس از خود و تعیین جانشینی بوده است. مثل شام آخر حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> یا غدیر خم پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>]، حال آیا در حد فاصل نقطه‌ی اول و نقطه‌ی آخر که دین آن پیامبر کامل شده است، خدا تکامل یافته و یا جامعه‌ی مخاطب؟ پس اکمال دین به تناسب تکامل جامعه‌ی مخاطب است و نه تکامل خداوند متعال.

**ب -** اسلام، یهودیت یا مسیحیت را به لحاظ دین بودن ناقص نمی‌داند، بلکه به لحاظ جامعه‌ی مخاطب محدود می‌داند. چرا که در تورات و انجیل و قرآن آمده است که هر دو پیامبر قبلی فقط برای قوم «بنی اسرائیل» آمده‌اند و نه جهانیان. پس محدود هستند.

**ب/1:** در تورات راجع به اختصاص حضرت موسی<sup>(ع)</sup> به بنی‌اسرائیل آمده است:

«بنابراین بنی اسرائیل را بگو من یهوه هستم و شما را از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد و... (6) و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود... (7) و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره ی آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم...» (سفر خروج، باب ششم)

**ب/1-1:** در انجیل نیز تصریح شده است که حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> فقط برای قوم بنی‌اسرائیل آمده است:

«پس عیسی از آنجا بیرون شده به دیار صور و صیدون رفت. ناگاه زن کنعانیه (غیراسرائیلی) از آن حدود بیرون آمده فریاد کنان وی را گفت: خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن، زیرا دختر من سخت دیوانه است. لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده خواهش نمودند که او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند او در جواب گفت فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل» (یعنی حتی یک غیر بنی‌اسرائیلی را شفا نداد) (انجیل متی، باب 15، آیات 21 تا 27)

**ب/2:** قرآن کریم نیز راجع به اختصاص حضرت موسی<sup>(ع)</sup> به قوم بنی‌اسرائیل آیات متعددی دارد، از جمله:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» (غافر - 53)

**ترجمه:** و به یقین موسی را هدایت [پیامبری] دادیم، و به بنی‌اسرائیل کتاب را میراث دادیم.

**ب/2-2:** و راجع به اختصاص حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> به قوم بنی‌اسرائیل نیز آیاتی وجود دارد، از جمله:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ \* وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ...» (آل عمران - 48 و 49)

**ترجمه:** [و ای مریم، خدای تعالی] به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم می‌دهد \* در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل ...

**ج -** اما اگر راجع به حقانیت یهودیت و مسیحیت به قرآن استناد می‌کنند، پس بپذیرند که در همان قرآنی که آن ادیان را الهی خوانده، آمده است که دین اسلام جهانی بوده و برای همگان آمده است.



«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا - 28)

**ترجمه:** و ما تو را - یا محمد<sup>(ص)</sup> - نفرستادیم مگر برای همه ی مردم جهان، تا آنان را (به پاداش کار نیک) بشارت دهی (و از عذاب کار بد) بترسانی. ولی مردم اکثراً نمی دانند.

**د -** اسلام هیچ گاه ادیان دیگر را ناقص ندانسته است. چرا که همه ی ادیان الهی را خداوند متعال وضع نموده و او هیچ گاه کار خود را ناقص نخوانده است. بلکه در قرآن کریم تصریح شده است که اساساً همه ی ادیان نزد خداوند متعال همان «اسلام» است و خداوند هیچ گاه چند دین متفاوت نمی فرستد. همچنین تصریح می نماید که تمامی اختلافات، پس از آمدن کتاب و اتمام حجت (به خاطر تحریف ها و ...) پیش آمده است. چنانچه ضمن تأکید بر حق بودن همه ی انبیای الهی در آیات متعدد می فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران - 19)

**ترجمه:** قطعاً دین بر حق نزد خدا دین اسلام است. و آن افرادی که کتاب به آنان داده شد اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم برای ایشان آمد (اختلافشان) به علت ستمی بود که در بین آنان بود. و اگر کسی به آیات خدا کافر شود حتماً حساب خدا سریع است.

اما بدیهی است اسلامی که برای یک قوم خاص و در زمانی خاص تبیین گردد، بسیار محدودتر از اسلامی است که برای همه ی اقوام در همه ی اعصار مطرح می گردد. چنانچه در اسلام پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> نیز آنچه برای یک شخص و یا یک خانواده مطرح می گردد، بسیار محدودتر از آن چیزی است که برای یک جامعه یا کل جهان مطرح می گردد.

**ه -** اما نکته ی مهم آخر این که اساساً هیچ کتاب آسمانی به جز قرآن کریم از تحریف مصون نمانده است و امروزه اصلاً کتاب تورات حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و یا انجیل حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> در دست کسی نیست و وجود خارجی ندارد که کسی بتواند از آن پیروی کند. و اگر بود، همه اسلام را می پذیرفتند و هیچ تعدد و اختلافی میان ادیان نبود. چنانچه هم در تورات اشاره به حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> و نیز پیامبر آخرالزمان شده است و هم در انجیل به آمدن پیامبر جهانی به نام «احمد» تصریح شده است. و قرار نیست که افراد عادی هر چه را به نام پیامبران دادند بپذیریم.



#### شبهه 4: «اصول دین» تحقیقی است و نه تقلیدی. مگر می‌شود همه ی کتب آسمانی و مکاتب بشری را با تفاسیر متفاوتشان مطالعه کرد و یکی را برگزید؟ (4 تیر 1390)

«ایکس - شبهه»: اگر چه هیچ کتاب آسمانی به جز قرآن کریم وجود ندارد که کسی بخواهد بدان بگردد یا نخواهد، اما باید توجه شود که «اصول دین تقلیدی نیست - یا تحقیقی هست» بسیار متفاوت است با این که گمان نماییم: اصول دین مقایسه‌ای است. یعنی اعتقاد به اصول دین مستلزم آن است که انسان همه‌ی کتب آسمانی و زمینی را مطالعه کند و سپس آنها را مقایسه کند و یکی را بپذیرد. این امر برای همگان محال است، چه رسد به مردم عوام، یا بی‌سواد و ... در حالی که دعوت به دین همگانی است. پس یک دانشمند فیزیک نیز باید اصول را فهم کند و نه تقلید و یک عوام بی‌سواد نیز باید اصول را فهم کند و نه تقلید. پس این کار باید برای همگان شدنی باشد، وگرنه دعوت باطلی خواهد بود.

**الف -** منظور از «تقلیدی نیست»، یعنی باید خودتان فهم کنید، نه این که بگویید من معتقدم که عالم هستی خالقی دارد، چون پدر و مادرم گفته‌اند، یا معلمی گفته، یا مجتهدی گفته است و یا حتی چون پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) گفته‌اند. و این «فهم» کار عقل و قلب است و نه کار مطالعه و مقایسه.

دقت کنیم که اگرچه «علم» نور و چراغ را عقل است، اما چنین نیست که اگر کسی «علم» نداشت، یقیناً «عقل» هم خواهد نداشت. اتفاقاً گاهی برعکس هم می‌شود، یعنی بسیاری هستند که علم دارند، ولی عقل ندارند. برای روشنتر شدن مبحث به یک حکایت از تاریخ معاصر خودمان اشاره می‌کنیم:

بنی‌صدر رقابت و حسادت و عناد عجیبی با شهید رجایی داشت و برای تخریب وی مرتب شعار «علم» و کار علمی می‌داد، چرا که او مدرک دکترایش را گرفته بود و ظاهراً شهید رجایی بیش از کارشناسی (یا ارشد) نداشت. مسئله بالا گرفت و در مملکت جوی به وجود آمد، تا این که امام وارد صحنه شدند و در یک سخنرانی فرمودند: «چه بسا کسانی عقل دارند ولی علم ندارند و چه بسا کسانی علم دارند ولی عقل ندارند - آقای رجایی مرد عاقلی است».

در تاریخ شاهدیم که پیامبر اکرم (ص) در موضوع «تحقیقی بودن و تقلیدی نبودن اصول اعتقادی» حتی از یک پیرزن عوام هم نمی‌گذرند و از او می‌پرسند: از کجا فهمیدی خدایی هست؟ یعنی باید فهم کرده باشی. پیرزن هم به چرخ ریسنده‌ی خود استدلال و استناد می‌کند که خود او را می‌چرخاند و اگر دستش را رها کند، از چرخش باز می‌ایستد و نتیجه می‌گیرد که پس زمین و آسمان نیز چرخانده‌ای دارد. در واقع این همان اصل فلسفی و قانون فیزیکی «حرکت و محرک» است که از زمان حتی قبل از ارسطو به صورت علمی مطرح شده است. اما عقل بدون مطالعه ی نظریات و فرضیات و مباحث علمی متفاوت نیز بدان حکم می‌کند.

**ب -** اگر توجه کنیم می‌یابیم که این اصل در تمامی امور زندگی ما جاری است. ما یک سری اصولی داریم که آن را با عقل و دل خود فهم کرده‌ایم و با جان و فطرت قبول کرده‌ایم و در فهم و قبول آنها نیز نه تنها هیچ تقلیدی را نمی‌پذیریم، بلکه هر گونه تقلید در آن را مضحک و غیرعقلانی می‌دانیم، اگرچه هیچ مطالعه یا مقایسه‌ای هم در آن زمینه انجام نداده باشیم. به عنوان مثال: همه‌ی انسان‌ها با قلب و عقل خود «سلامتی» را شناخته‌اند و به ضرورت حفظ این سلامتی نیز پی‌برده‌اند. همه می‌دانند که اگر سلامتی به خطر بیافتد، حتی جانشان نیز به خطر می‌افتد و نیز فهم کرده‌اند که به مجرد احساس بروز خلل در سلامتی، یا خود باید عالم باشند و یا به عالمی «پزشک» مراجعه و در این امر از او تقلید کنند. این معنا یعنی فهم اهمیت و جایگاه و ضرورت سلامتی، از «اصول» است و همگان باید آن را فهم کنند، اما ضرورتی ندارد که همگان پزشک شوند.

اصول و فروع دین نیز همین‌طور است. اصول، کار عقل و قلب است و البته «علم» که محصول مطالعه است می‌تواند چراغ راه و بسیار روشنگر باشد. و فروع همان کار تخصصی در اجرائیات است که انسان می‌تواند خودش در این زمینه تحصیل کند و عالم شود و یا به یک عالم رجوع کرده و تقلید نماید.

**د -** پس فهم این که عالم به خودی خود به وجود نیامده است و لابد خالق و خدایی دارد و این خدا نمی‌تواند محدود و ناقص و مشابه و چندتا باشد و حتماً باید حی، علیم، حکیم ... کمال مطلق باشد (توحید)

و این که لابد خداوند حکیم جهان را عبث خلق نکرده است، پس خود باید هدایت کند و هدایت انسان مستلزم قانون گذاری نیز هست، پس باید وحی بفرستد و راه را نشان دهد (نبوت) ... و سایر اصول، الزامی به خواندن و مطالعه‌ی همه‌ی ادیان، مذاهب و مکاتب را ندارد. اما مستلزم تعقل و تفکر و تدبر است، که قرآن بسیار بر آن تأکید نموده است.

**ه -** دقت شود که در هیچ مطالعه و تحقیقی نیز برای اخذ یک نتیجه‌ی صحیح ضرورت ندارد که همه‌ی احتمالات دیگر نیز مورد مطالعه قرار گیرد، بلکه همان پاسخ درستی که عقل بدان حکم می‌کند، برای رد بقیه کافیه است. به عنوان مثال: در ریاضیات به ما یاد می‌دهند  $(2 \times 2 = 4)$  و این را اثبات می‌کنند. حال اگر از شما بپرسند که  $2 \times 2$  چند می‌شود، یک جواب مشخص دارد [4]. اما اگر بپرسند چند نمی‌شود؟ تا ابد می‌توان پاسخ‌های غلط و باطل را مطالعه و شمارش کرد. یا مثلاً در دستور زبان می‌آموزیم که ضمائر متفاوت خوردم، خوردی، خورد، از مصدر خوردن است. حال اگر بخواهیم بگوییم چه چیزهایی مصدر این فعل نیست، که تا ابد به طول می‌انجامد.

اسلام می‌فرماید: «لا إله إلا الله»، یعنی هیچ معبود و الهی جز الله نیست و این معنا هم برای یک پیرزن عوام و هم برای ملاصدرا و بوعلی، قابل تعقل و ادراک است. ولی یکی یکی اجزا و افراد عالم را نمی‌شمرد تا الوهیت آنان را نفی کند و بگوید آنها إله نیستند. مثل این است که شما در آن پاسخ ریاضی بگویید حاصل ضرب  $2 \times 2$  هیچ عددی جز 4 نمی‌شود.

لذا محققى که با عقل به این معنا رسیده باشد، هیچ تعریف دیگری را نمی‌پذیرد. خواه یهودیت بگوید که موسی<sup>(ع)</sup> خدا است، یا مسیحیت بگوید عیسی<sup>(ع)</sup> خدا است و یا یک مکتب مادی بگوید اصلاً خدایی وجود ندارد و یا انسان طاغی بگوید که نفس «من» خدا است. این که دیگر مطالعه‌ی همه کتب ادیان و مکاتب را نمی‌خواهد. عقل، همه را نفی می‌کند.

**شبهه 5:** در متنی که به صورت گسترده ایمیل شده است، [البته با الفاظی رکیک] مدعی شده‌اند که آنچه که اسلام از بهشت تعریف کرده است، همه با توجه به گرایشات و لذا بد طبیعی دنیوی می‌باشد. (16 تیر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** این ایمیل را توسط کاربران گرامی دریافت نموده و خوانده‌ایم. از الفاظ رکیک آنها اصلاً ناراحت نشوید، چرا که معرف فرهنگ خودشان است و معمولاً چنین بوده و هست که مخالفین اسلام و انقلاب اسلامی، چون سخنی منطقی ندارند، عصبی شده و این ناهنجاری روانی خود را با فحش، دروغ، تهمت و جوسازی بروز می‌دهند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الناس اعداء ما جهلوا». یعنی انسان به آنچه جاهل است، دشمنی می‌کند.

اما در خصوص بهشت یا به تعبیر قرآنی «جنت» نیز باید توجه داشت: کسانی که هیچ باوری به خداوند متعال و حیات پس از مرگ ندارند و همه چیز را از پنجره‌ی طبیعت مادی مشاهده می‌کنند، از مفاهیم نیز هیچ درکی به جز درک مادی نخواهند داشت. اگر به آنان گفته شود که کسی به خاطر عشق و محبت شاخه گلی به مادر یا همسرش هدیه داد، آنها نه عشق را می‌بینند و نه محبت و عواطف انسانی را و فقط همان شاخه گل مادی و طبیعی را می‌بینند و هیچ روحی در پشت این طبیعت یا فعل فیزیک اهدا را درک نمی‌کنند. لذا جا دارد که بگویند: کار مهمی نکرده است، باغبان‌های شهرداری نیز هر روز وانت وانت گل می‌آورند و می‌کارند. و یا بگویند: اگر عشق و محبت داشت و یا می‌خواست به نوعی قدردانی کند، چرا طلا یا پول نداد؟! چرا که او به جز عناصر طبیعی چیزی را نمی‌شناسد و بالتبع قبول ندارد. لذا خالقشان از آنها به عنوان «حیوان» یا حتی پستتر یاد می‌کند. بدیهی است که منظور از اطلاق «حیوان یا بدتر» به این دسته از مخلوقات، فحش نیست. بلکه بیان واقعیت و حقیقت وجودی آنهاست.

آنچه که به عنوان نعمات بهشتی در قرآن کریم قید شده است، تعریف بهشت نیست. چرا که تعریف همیشه محدود کننده است و خدا، انسان، حیات اخروی، بهشت، جهنم و ... محدود نیستند که در تعریفی بگنجند. لذا آنچه در اسلام راجع به آنها مطرح می‌گردد، اشاره به نشانه‌ها و مشخصه‌ها دارد و نه بیان تعریف ذات و حقیقت هستی آن.

بهشت یا جنت، یک جایگاه است. آن هم نه فقط به عنوان یک عرصه و جایگاه مادی. بلکه به عنوان یک مقام. اگرچه شکل، ماهیت و هویت ظاهری نیز داشته باشد، که دارد. مثل این که (البته مثل محدود است) بگوئیم: دانشگاه جایگاه کسب علم و طی مدارج رشد علمی است. بدیهی است که در این سخن، منظور از دانشگاه، زمین، ساختمان، سالن‌ها، اتاق‌ها و ... نیست، اگرچه یک دانشگاه از همه‌ی این امکانات برخوردار است. بهشت نیز یک جایگاه است. جایگاه انسان کامل و آنچه از نعمات یا امکانات آن بیان شده است نیز بیان مشخصه‌های سفره‌ی بهشت است و نه خود بهشت یا صاحبخانه.

از پیامبر اکرم (ص) پرسیدند: بهشت چیست؟ در یک پاسخ دو کلمه‌ای، اما ژرف فرمود: «انا الجنة». یعنی «من بهشت هستم». یعنی انسان کامل بهشت است. یعنی قرب الی الله بهشت است.

بدیهی است که خداوند متعال یک شیء نیست که در محلی قرار گرفته باشد و انسان‌ها سعی کنند تا به محل استقرار او نزدیک شوند، بلکه او هستی محض [یا به تعبیر ناقص] کمال مطلق است. پس قرب به او نیز یعنی «کمال»، یعنی مرتفع نمودن نقص‌ها و نیستی‌ها. یعنی رسید آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

بهشت جایگاه حیاتی است که در آن «حزن و خوف» راه ندارد. «حزن»، همیشه مربوط به گذشته است، چرا که غم و غصه فقط به آنچه از دست رفته است تعلق می‌گیرد و «خوف» نیز مربوط به آینده است، چرا که انسان علم مطلقی به آینده ندارد و همه‌ی عوامل تعیین کننده‌ی سرنوشت در آینده نیز در ید قدرت او نیست. و حتی از سرنوشت خود در یک دقیقه‌ی دیگر نیز باخبر نیست، لذا همیشه ترسان و نگران است. اما در بهشت نه «حزن» وجود دارد و نه «خوف». چرا که انسان به مقام کمال خود رسیده است. نسبت به گذشته‌ای که او را به این مقام رسانده است، محزون نیست، و نسبت به آینده و خطراتی چون احتمال فنا، از دست دادن و ... نیز خوفی ندارد، چون علم دارد و می‌داند که نقص و نیستی به بهشت راه ندارد.

«أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَفْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (الأعراف - 49)

**ترجمه:** آیا همین‌ها بودند که شما قسم می‌خوردید که رحمت خدا به آنان نمی‌رسد؟ (در حالی که اکنون به آنها گفته می‌شود، ای تحقیر شدگان در دنیا) شما به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می‌شوید.

پس بهشت جای امن است. و به همین دلیل به جز مؤمن که در حیات دنیوی خود را در قلعه‌ی ایمان قرار داده وارد آن نمی‌گردد و این مقام امن که هیچ حزن و خوفی به آن راه ندارد، اجر عمل آنها به اضافه ی فیض فزاینده‌ی الهی است.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره - 277)

**ترجمه:** محققاً کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند و نماز بپا داشته، و زکات می‌دهند، اجرشان نزد پروردگارشان است، (چون دنیا ظرفیت اجر این گونه اعمال را ندارد)، نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

و البته امکانات و لذایذ نیز از لوازم کمال می‌باشند. لذا اگر از قصر و حوری و نهر و غلمان و تاج و تخت بهشتی، فقط تعبیر مادی نیز داشته باشند، هیچ منافاتی ندارد. محرومیت از لذایذ، نقص است و جای اندوه و خوف دارد و برای انسان کامل (انسان بهشتی) عامل بازدارنده از کمال وجود ندارد.

بدیهی است که شما نمی‌توانید این معانی را به یک انسان مادی و با زندگی حیوانی تفهیم کنید. اگر به آنها بگویید «نهر علم»، می‌پرسند کجاست؟ عرض و طول و عمقش چقدر است و به کجا می‌ریزد؟ یا بگویید «آب حیات»، می‌پرسد آیا می‌شود یک بطری از آن را خرید؟ یا اگر بگویید صورتی چون ماه، خواهند گفت: ماه که زیبا نیست و کلی هم پستی و بلندی و چاله و چوله دارد. یا اگر بگویید «بیانی شیوا و شیرین» خواهند گفت: میزان شکر و شیرینیش چقدر است و آیا این شیرینی برای دیابتی‌ها ضرر ندارد؟ حال شما می‌خواهید با چنین ادراک‌هایی سخیف، از حیات معقول، حیات اخروی، کمال انسانی، بهشت و نعمت‌هایش سخن بگویید. بدیهی است که به جز روی برگرداندن و تکذیب عملی و به جز فحش دادن، سخن و پاسخی ندارند.

**شبهه 6: چگونه می‌توان «عدل الهی» را با دلایل عقلی به اثبات رساند؟ (5 مرداد 1390)**

**«ایکس - شبهه»:** نظر به این که فرصت و امکان برای مباحث فلسفی و عقلی در این مختصر میسر نیست، در ذیل به چند محور به صورت خلاصه اشاره می‌گردد که باید در آنها تأمل گردد:

**الف -** وقتی از اسم، نشانه یا صفتی برای اطلاق به شخص یا هر چیزی سخن می‌گوییم، اول باید وجود آن شخص یا چیز (هر موجودی) را پذیرفته باشیم. به عنوان مثال: وقتی می‌توانیم بپرسیم «آیا زمین جاذبه یا گردش دارد؟» که ابتدا وجود زمین را قبول کرده باشیم. لذا اگر در مورد «عدل الهی» یا دیگر اسمای او مانند «علم، حکمت، قدرت، رأفت، رحمت و...» سؤال یا بحثی داشته باشیم، لازم است ابتدا در «وجود» او یقین حاصل شده باشد. پس در این بحث فرض بر قبول وجود خداوند متعال است.

**ب -** نکته‌ی دوم این که باید بدانیم معنای آن چیزی که راجع به وجود یا عدم وجودش به تحقیق یا بحث می‌پردازیم چیست؟ لذا اگر هر کسی از «عدل الهی» یک تعریفی داشته باشد و بر آن اساس بخواهد عدالت خداوند متعال را به اثبات یا نفی برساند، هیچ نتیجه‌ی مطلوبی حاصل نخواهد شد.

شاید برخی گمان کنند که عدل یعنی همان مساوات کمی یا حتی کیفی. در صورتی که اصلاً چنین نیست. بلکه عدل «هر چیزی را به جای خود نهادن، یا هر کاری را به وجه شایسته انجام دادن» که در این صورت کار عادلانه، مرادف «کار عالمانه و حکیمانه و درست» است. و نقطه‌ی مقابل «عدل» بدین معنا «ظلم» است.

**ج -** با توجه به معانی و تعاریف مذکور، عدل الهی بدون نیاز به بحث‌های طولانی و پیچیده‌ی فلسفی به اثبات می‌رسد، چرا که:

**ج/1:** خداوند متعال هستی محض است که اصطلاحاً «کمال مطلق» نیز می‌گویند. لذا هستی محض، یعنی علم محض، حکمت محض، قدرت محض، عدل محض... و هر چه از کمال که متصور گردد. و «ظلم» که نقطه‌ی مقابل «عدل» است، از جهل، ضعف، فقر و نیاز نشأت می‌گیرد. و این صفات، همه نیستی است. جهل نبودن علم، ضعف نبودن قدرت، فقر نبودن غنا و نیاز نبودن کمال است و به هستی محض [خداوند متعال] «نیستی» راه ندارد. او «سبحان» است، یعنی از هر محدودیتی [نقصی] منزّه است. لذا به طور قطع خداوند علیم، حکیم و قادر، عادل است. هیچ فعلی از او صادر نمی‌گردد مگر این که عین «عدل» باشد و هیچ‌گاه ظلم از او صادر نمی‌گردد.

**ج/2:** ذره به ذره‌ی نظام خلقت، نه تنها تجلی و به اثبات رساننده‌ی خالق‌ی علیم، حکیم، قادر و... است، بلکه گواه بر حاکمیت «عدل» در نظام خلقت است. چرا که اگر عدلی حاکم نبود، نظامی نیز حاکم نبود و اگر نظامی حاکم نبود، حیات معدوم بود. همین که بشر می‌تواند به اکتشافات علمی دست‌یابد، نشان از برقراری نظامی عالمانه، حکیمانه و عادلانه (قرار گرفتن هر چیز در جای خودش) است. و چون هیچ موجودی به خودی به وجود نمی‌آید و هر نظامی یقیناً ناظمی دارد، معلوم می‌شود که خالق و ناظم جهان «عالم، حکیم، قادر و عادل» است. لذا در نظام خلقت هیچ ظلمی واقع نشده است و هر چیزی در جای خود قرار دارد. چنانچه می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»

(الملک - 3)

**ترجمه:** آن خدایی که هفت طبقه آسمان را آفرید تو در خلق رحمان هیچ تفاوتی نمی‌بینی به دقت نظر کن آیا هیچ فطور (شکاف یا خلاء) و اختلالی در نظام عالم به چشمت می‌خورد؟

در نظام آفرینش و ربوبیت (سرپرستی و تربیت) انسان و کل مخلوقات نیز هیچ ظلمی وجود ندارد. چنانچه در آیات متعددی به این معنا اشاره شد است. از جمله:

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (المؤمنون - 63)

**ترجمه:** و ما هیچ کس را بیش از توانایی اش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق گویا است و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء - 71)

**ترجمه:** ای رسول بیاد آور روزی را که هر قومی را با کتاب و امامتشان دعوت کنیم هر کس نامه ی دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

**د -** این که برخی سؤال یا شبهه می‌کنند که اگر خدا عادل است، پس چرا یکی کور به دنیا آمد، یکی گرسنه ماند و ...، به خاطر ضعف شناخت خدا، علم، حکمت، نظام آفرینش و معنا و مفهوم عدل است. البته برخی هم می‌خواهند گناهان خود را به گردن خداوند بپاندازند و برخی دیگر هم فقط می‌خواهند با جمله‌بندی‌های احساسی و مثال‌های دردآور، ایجاد شبهه کنند.

بدیهی است در یک نظام خلقت حکیمانه و عادلانه - که هر چیزی در جای خودش قرار گرفته است - باید رابطه‌ی علت و معلول در هر ذره یا فعلی مشاهده گردد. متصور نیست که اگر یک بار حرارت خورشید بر آب دریا تابید، آب بخار شود، ولی یک بار دیگر به همین علت یخ بزند! پس انسان نیز هر کاری که می‌کند، آثار و نتایج (معلول‌های) مثبت و منفی آن نمایان می‌گردد.

اگر تداوم حیات جسم انسان مستلزم تپش قلب است، اگر این قلب از رگ «گوشت» است و تیزی آن را پاره می‌کند و چنانچه پاره شد دیگر کار نمی‌کند و انسان می‌میرد، بدیهی است که اگر کسی چاقویی به قلب کسی فرو کرد، او می‌میرد. دیگر اینجا جای ندارد که بگوید: اگر خدا عادل است، پس چرا مقتول بی‌گناه مرد؟ مگر وقتی گوسفندی را برای نوش جان کردن کباب سر می‌برند [یا مثل کشورهای غربی با برق می‌کشند] نمی‌میرد؟ اگر نوع خلقت استخوان به گونه‌ای است که تا حدی تحمل ضربه را دارد، بدیهی است که ضربه بیشتر، موجب شکستگی آن می‌شود. حال اگر کسی را از بلندی به جای سختی پرتاب کردند یا ضربه‌ای بر سر او وارد کردند و سرش شکست یا خونریزی مغزی کرد و مرد، دیگر جای ندارد که بگوییم: اگر خدا عادل است، او چرا مرد؟

پس اگر پدر و مادری شرایط سلامت نطفه، جنین و نوزاد را رعایت نکردند، مثلاً شرب خمر کردند، مال حرام خوردند، عصبانی شدند ...، و فرزندشان کر، کور، علیل، عقب‌مانده و ... به دنیا آمد، یا اگر عده‌ای با ظلم و جنایت شکم‌های خود را تا حلقوم از حرام پر کردند و همه‌ی سرمایه‌های یک ملت را به تاراج بردند و یک عده مثل مردم سومالی از فقر و گرسنگی مردند، مقصر آنها هستند که از نظام «عدل» الهی خارج شدند. لذا فرمود، انسان رهین عملکرد خودش است. و این خود لازمه و عین نظام عدل است:

«وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری - 30)

**ترجمه:** و آنچه مصیبت که به شما می‌رسد به خاطر اعمالی است که به دست خود کرده‌اید، و خدا از بسیاری از گناهان درمی‌گذرد. (یعنی اگر رحمت بر عدالت پیشی نمی‌گرفت، نتایج سوء عمل کرده‌ایان به مراتب بدتر و سخت‌تر و بیشتر بود).

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

**ترجمه:** در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.



**شبهه 7:** در عتبات عالیات شخصی را به عنوان فرزند امام زمان(عج) به زائران معرفی کرده و به تقلید از او دعوت می‌کنند؟ (17 مرداد 1390)

«**ایکس - شبهه**»: براساس گزارشات واصله، در عتبات (نجف و کربلا) شخصی به نام سید احمد الحسن را به نام فرزند امام زمان(عج) و سید یمانی معرفی کرده و از زائران می‌خواهند که از او تقلید و تبعیت کنند.

بدیهی است که این جریان نیز دسیسه‌ی دیگری برای ایجاد انحراف در اعتقادات شیعیان ایرانی (و احیاناً عراقی) است. در طول تاریخ غیبت، ادعای امام زمانی نیز زیاد بوده است، چه رسد به ادعای فرزندی برای ایشان. فراماسون انگلیس در ساختار بهائیت نیز با ادعای ارتباط با امام زمان(عج) توسط «باب» وارد شد. آن جاسوس ملعون ابتدا ادعای نوکری و خاکساری کرد، سپس ادعای نیابت کرد و سپس ادعای مهدویت نمود. اما به قول معروف «شنونده باید عاقل باشد». اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف -** بدیهی است که عده‌ای ایرانی مقیم - که احتمالاً از گروه منافقین می‌باشند - این دسیسه را طراحی کرده و به اجرا در می‌آورند. چرا که زائران ایرانی ما معمولاً عربی بلد نیستند که مخاطب عراقی‌ها باشند. پس به طور قطع گفتگو کننده با آنها ایرانی و فارس زبان است. یعنی مزدوران بی‌دینی که به صورت سازماندهی شده به کاروان‌ها نفوذ کرده و با زائربین ارتباط برقرار می‌کنند.

**ب -** شاید به نظر عجیب آید، اما برای سازمان کفر جهانی، حتی یک مسلمان نیز مهم است که کشته شود و یا معتاد گردد و یا بی‌دین شود و یا منحرف گردد. لذا با سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان کار می‌کنند. پس زائران عتبات باید دقت کنند که با توجه به جو معنوی ناشی از زیارت نجف و کربلا و سایر حرم‌های شریف، به دام هر شیطنانی نیافتند و نتیجه‌ی توفیق این زیارت برای آنها به انحراف از دین منجر نگردد، که این دیگر بی‌توفیقی و ضلالت آشکار است. حیف است که یک شیعه‌ی مؤمن به کربلا برود و منحرف بازگردد.

**ج -** بدیهی است نه تنها ادعای فرزندی امام زمان(عج)، بلکه هر ادعایی نیاز به اثبات با ارائه دلایل متقن و اسناد محکم دارد. چرا زائران گرامی - یا هر شخص دیگری - باید هر حرف پوچ و بی‌سند و دلیلی را بپذیرد و باورهای خود را دچار چالش کنند؟! چه کسی تا به حال از مدعی سند خواسته است و مدعی یا مدعیان چه سند و دلیلی مبنی بر فرزندی امام(عج) ارائه داده‌اند. به فرض که دعوت کنندگان کافر و منافق باشند و به همین دلیل به خود جرأت بدهند که هر دروغ و اتهامی را به مقام مقدس امام(ع) نسبت دهند، اما شیعیان مؤمن و بصیر چرا باید باور کنند و چرا نباید از قبول اتهام به حضرت بترسند؟!

**د -** باید دقت شود که معارف و احکام اسلام بسیار روشن است و هیچ جایی برای خرافه‌گرایی باقی نگذاشته است و حتی فامیل‌بازی هم در آن خدشه‌ای وارد نمی‌نماید. لذا شیعیان عزیز و به ویژه ایرانی‌ها دقت کنند که احکام تقلید مشخص و متقن است. اگر حضرت مهدی(عج) واقعاً فرزندی داشته باشند که با دلیل و مدرک ثابت شود، او نیز مکلف است یا مجتهد باشد، یا عمل به احتیاط نماید و یا از یکی از مراجع عظام تقلید نماید و فرزندی امام(ع) هیچ دلیل و حجتی برای مرجعیت نیست. حال این آقای به اصطلاح سید احمد الحسن که اصلاً معلوم نیست وجود خارجی دارد یا خیر، کیست؟ چه دلیلی در اختیار دارد؟ چگونه فرزندی‌اش را به اثبات رسانده؟ کجا تحصیل کرده؟ اجتهادش چگونه به اثبات رسیده؟ کدام رساله را منتشر کرده؟ چه کسانی اجتهاد و مرجعیت او را تأیید کرده‌اند ... که بتوان از او تقلید نمود؟ در کجای اسلام یا فقه شیعی آمده است که یکی از شرایط مرجعیت، نسبت با امام معصوم(ع) است؟ اگرچه این ادعادروغ محض است.

**ه -** لذا ضمن جلب توجه گرامیان به هوشیاری، بصیرت، اطلاع و رعایت احکام اولیه و صیانت از دین خود، از مسئولین ذریبط نیز انتظار می‌رود که این امور را پیگیری کنند، افراد منحرف و مدعیان دروغین در داخل و خارج از کشور را شناسایی کنند و به زائران قبل از عزیمت و در حین اقامت اطلاعات و هشدارها و تذکرات لازم را ایفاد کنند، تا هیچ گاه شاهد به دام شیاطین گرفتار شدن زوار گرامی و یا سایرین نباشیم.

مجدداً توصیه می‌گردد که در هیچ موردی، هیچ ادعایی را بدون سند و دلیل نپذیرید. این حکم خداوند متعال در قرآن مجید و حکم عقل برای هر عقل سلیمی است. چرا باید به دشمن میدان بدهیم که هر دروغ و بهتان را مدعی شود و سپس بگوید هر کس قبول ندارد، خلافتش را اثبات کند؟ خیر. این مدعی است که باید ادعای خود را به اثبات رساند.



**شبهه 8:** استاد ما می‌گوید: مگر می‌شود این همه انسانی که مسلمان (شیعه) نیستند به جهنم روند؟! آنهایی که این حرف‌ها را می‌زنند به خدا تنگ‌نظرانه نگاه می‌کنند. این با رحمت خدا سازگار نیست.

(18 مرداد 1390)

**«ایکس - شبهه»:** کسی که به خدا، رحمت و غضب او و نیز به بهشت و جهنم اعتقادی دارد، نه از ناحیه‌ی خود برای او تعریفی قرار می‌دهد و از ناحیه‌ی او مردم را به بهشت و جهنم می‌فرستد. ابطال دین و قرآن کریم به بهانه‌ی رحمت و وسعه‌ی الهی همان قدر خطا، مذموم، مضر و منحرف کننده است که یأس و ناامیدی از رحمت او. لذا کسی که به خدا ایمان دارد، دقت می‌کند که خداوند خود رحمت یا انتقامش را چگونه توصیف کرده است؟ بدیهی است آن خدایی که شخص براساس میل یا موهومات ذهنش تعریف و توصیف نماید، خدای ساخته‌ی ذهن آن شخص است، نه خدای واقعی.

بی‌تردید اگر معنای رحمت خدا این بود که به دلیل کثرت کفار و یا جهال، عذاب و عقاب برداشته می‌شود، دیگر خداوند متعال نه پیامبری ارسال می‌نمود، نه وحی می‌فرستاد، نه دعوت به توحید و یکتاپرستی و اسلام می‌نمود و نه بهشت و جهنمی خلق می‌کرد و نه بهشت و دوزخ و اهلشان را در قرآن کریم تبیین می‌نمود.

مگر آن خدایی که وحی و دین را فرستاد، نمی‌توانست بفرماید که بهشت و جهنم من بستگی به اکثریت دارد؟ اگر اکثراً مسلمان یا شیعه بودند، آنها را بهشت می‌برم و اکثریت کافر یا منحرف و مجرم بودند، شرط ایمان و عمل صالح را برمی‌دارم و اکثریت را بهشت می‌فرستم؟ این چه استدلالی است؟ آیا چنین ادعاهایی سرخود است یا استناد به آیات قرآن کریم؟ آیا تعریف رحمت خدا، به مثابه‌ی تعطیل وحی، دین، اسلام، حرکت در صراط مستقیم، انحراف، جرم، معصیت، کفر، نفاق و ظلم است؟ آیا چنین ادعاهایی به مسخره گرفتن همه‌ی حقایق هستی و اعتقادات نیست؟ ما حق نداریم که به بهانه‌ی رحمت و کرم خدا، همه‌ی علم، حکمت، عدالت و هدایتش را زیر سؤال ببریم. منکر غضب الهی، هیچ فرقی با منکر رحمت الهی ندارد.

مگر خداوندی که این همه انبیاء را برای هدایت گسیل داشت، خود نمی‌دانست که اکثراً ایمان نخواهند آورد؟ مگر خود در کلام وحی مکرر نفرمود **«و اکثر هم لا یؤمنون»**؟

دقت شود که بهشت و جهنم حق است و کثرت هیچ‌گاه حقانیت نمی‌آورد، هر چند که زیادی افراد یک گروه چشم انسان را پر کند. بی‌تردید هر نبی و رسولی که آمده است، بر قومی آمده که اکثراً کافر و مشرک بودند. پس چرا آنان را از جهنم به عقوبت کفرشان پرهیز داده‌اند. لابد اگر این قبیل به اصطلاح استادها در آن زمان بودند، با خود و به دیگران می‌گفتند: مگر می‌شود یک نبی به بهشت برود و این همه کافر که او را تکذیب می‌کنند به جهنم بروند؟ و با این تفکر، خود یکی از مکذبین وحی و سخنان آن نبی می‌شد.

اگر اکثریت دلیل بر حقانیت باشد، همیشه مشرکین محق هستند و لابد از نظر ایشان یزید و سپاهیان‌ش نیز محق بودند و لابد در ذهن خود استدلال می‌کند که مگر می‌شود خداوند کریم و رحیم، فقط 72 نفر را به بهشت ببرد و سی هزار نفر دیگر و ده‌ها هزار عقبه‌ی پشتیبان آنان را به جهنم ببرد؟ به راستی در چنین اندیشه‌ای چه فرقی بین معاویه و علی<sup>(ع)</sup> یا یزید و امام حسین<sup>(ع)</sup> و عاقبت آنان و طرفدارانشان است؟ آیا هر دو به یک نتیجه می‌رسند؟

کسی که معتقد است نتیجه‌ی خوب و بد یک چیز است، همه‌ی خلقت را مسخره کرده است. لذا خداوند متعال در کلام وحی دقیقاً پاسخ همین انحراف فکری را داده و فرموده است: خبیث و طیب مساوی نیستند، اگرچه آنان کثرت داشته باشند:

**«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»**

(المائده - 100)

**ترجمه:** بگو [ای محمد] هرگز پاک و ناپاک مساوی نیستند هر چند زیادی ناپاکان شما را به تعجب وادارد، پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

و می‌فرماید: به جز کافرین [که جایگاهشان در وعده‌ی الهی جهنم است]، کسی در نشانه‌ها و آیات خدا جدل نمی‌کند، پس کثرت این کفار، قدرت و ثروت و گردششان در شهرها شما را فریب ندهد.

«مَا يُجِدِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ» (غافر - 4)

**ترجمه:** در آیات خدا جدال نمی‌کنند، مگر کسانی که کافر شدند. [آزاد] گشتن آنها در شهرها تو را فریب ندهد.

خداوند متعال می‌فرماید، اگر می‌خواستم می‌توانستم به انسان نیز مانند سایر موجودات اختیاری ندهم و همه را به اجبار هدایت شده خلق نمایم، اما حکمت و اراده‌ی من بر این تعلق گرفته است که به انسان کمال عقل و اختیار را عطا کنم، سپس هدایت کرده و راه حق از باطل را نشانش دهم و هر کس را به عاقبت و نتیجه‌ی راهی که انتخاب کرده و رفته برسانم. اگرچه اکثریت به سوی جهنم روند:

«وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»

(السجده - 13)

**ترجمه:** اگر می‌خواستیم همه کس را هدایت عطا می‌کردیم، ولی این سخن از من مقرر شده که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می‌کنم.

پس هم رحمت خدا حق است و هم عذاب خدا حق است و کثرت یا قلت جمعیت دلیل بر نفی شدن یکی از آنها نیست. خداوند متعال هدایت می‌نماید، کریم است، رحیم است، با هر لغزشی عذاب نمی‌کند، فرصت می‌دهد، توبه را می‌پذیرد...، اما اگر کسی عناد کرد، شدید العقاب نیز هست، اگرچه کفار یا مجرمین کثرت داشته باشند:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (غافر - 3)

**ترجمه:** آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و شدید العقاب و نیرومند است، معبودی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست.

حال با توجه به آیات مذکور و ده‌ها آیه‌ی دیگری در همین زمینه که در این مختصر بیان نگردید، چه کسی از خودش حرف می‌زند؟ آن که معتقد است براساس آیات قرآن کریم، بهشت و جهنم حق است و کفار، مشرکین، منافقین، ظالمین و ... به جهنم می‌روند، اگر چه کثرت داشته باشند و بهشت جای موحدین و مؤمنین و عابدین است، اگرچه قلت داشته باشند؟ یا کسی که با دیدن کثرت یک جمعیت، به ناگاه همه‌ی آیات را تکذیب می‌کند و از طرف خود برای خدا تعیین و تکلیف می‌نماید و می‌گوید: نمی‌شود که این همه انسان به جهنم بروند؟ آیا این تفکر از القائات شیطان برای ایجاد انحراف در شناخت خداوند حکیم و سبک شمردن دین نیست؟

البته نظام عدل و رحمت الهی نیز بسیار دقیق است. چنانچه می‌فرماید به اندازه‌ی هسته‌ی خردلی به کسی ظلم نمی‌شود. یعنی خداوند بر هر کسی حجت را تمام می‌کند و بر هیچ کس نیز فراتر از آنچه به او عطا کرده تکلیفی قرار نمی‌دهد و بیش از تکلیف نیز مؤاخذه‌ای نمی‌نماید. لذا این طور هم نیست که حالا هر کس نام شیعه را بر خود نهاد فوری و بی حساب و کتاب به بهشت برود و هر کس این نام را نداشت فوری و بی حساب و کتاب به جهنم رود. به فرموده‌ی امام حسین (علیه السلام): خداوند راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

**شبهه 9:** در نهج البلاغه با صراحت آمده که زنان ناقص العقل و ناقص الایمان هستند و با آنان مشورت نکنید و این روایت در مورد یک شخص خاص نیز نمی باشد و اطلاق عام دارد؟ (21 مرداد 1390)

**«ایکس - شبهه»:** در بررسی یک روایت، به ویژه وقتی درک آن غامض به نظر می آید، تأمل در نکات بسیاری ضروری است. اول این که روایت از کدام دسته روایات می باشد، یعنی روایت صحیح است یا مرسله یا مرفوعه؟ و البته تشخیص آن اگرچه سخت است، اما ناشدنی نیست و اصول خود را دارد که در علم رجال مطرح می گردد. لذا هر روایت و حدیثی ابتدا به عقل، وحی و سیره انطباق داده می شود، اگر منطبق نبود، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست - چون با اصول کلی و از جمله عصمت منافات دارد - اما اگر منطبق شد نیز هنوز معلوم نیست که این جمله از معصوم است یا خیر؟ مثلاً کسی بگوید از معصوم شنیدم که به هیچ وجه به سراغ دخانیات یا مصرف مواد مخدر نروید. اگرچه این امر با عقل و وحی و سیره و سنت معصوم سازگار و منطبق است، اما معلوم نیست که جمله از معصوم باشد. لذا در این جا علم رجال وسط می آید و معلوم می کند که آیا روایت صحیح است، یا مرسله یا مرفوعه.

روایات مرسله یا مرفوعه به آن دسته از روایات اطلاق می گردد که تمامی یا برخی از راویان آن تا امام معصوم<sup>(ع)</sup> نامشخص باشند. و روایت مورد سؤال نیز جزو روایات «مرسله» می باشد.

اما به فرض صحیح دانستن روایت یا بررسی هر روایت دیگر که فهم آن مشکل به نظر می رسد، [مانند هر مبحث دیگری به ویژه در علوم انسانی]، باید ابتدا واژگان مورد نظر، با درایت و انطباق با زبان و فرهنگ گوینده بررسی گردد و حتی در نظر گرفته شود که آیا در جای دیگری نکته ای که تفسیر آن باشد بیان شده است یا خیر؟! چنانچه نسبت به آیات قرآن کریم نیز چنین است. و در ادبیات ما و هر زبان دیگری نیز چنین است. مثلاً اگر ما در زبان فارسی به مرد و زن گفتیم «مردم»، آیا همگی مرد هستند؟ یا اگر نسبت به فردی گفتیم: عجب آدم نامردی است. یعنی او مرد (مذکر) نیست یا زن است و یا زن موجود بدی است که مرد ناهلی را زن خطاب می کنیم؟ یا اگر گفتیم: آدمیزاد (انسان) خیلی بی معرفت و فراموشکار است، منظور این است که همگی چنین هستند و هیچ استثنایی بر نمی دارد. حال اگر در قرآن در نکوهش انسان بیان گردید که چنین و چنان است و یا در روایت آمد که «الناس علی دین ملوکهم» یعنی انسان ها به دین فرمانروایان خود هستند، آیا منظور این است که همه این طور هستند؟ یعنی معصومین و مؤمنین چنین هستند؟ یا نه منظور عموم مردم یا بیشتر مردم هستند؟ یا منظور این است که همه چنین هستند مگر این که ...؟! پس آیا واژه ی «النساء» به تمامی زنان بدون استثناء تعلق می گیرد، یا گروهی از زنان یا عموم زنان مورد نظر هستند مگر این که ...؟!

پس وقتی راجع به عموم سخنی به میان می آید، همیشه استثناءها جدا هستند، چه شاخصه ها و ویژگی ها استثناء در همان جمله قید شود یا قید نگردد. مثلاً در سوره ی والعصر می فرماید: عموماً انسان در خسران است، الا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، اما در سوره ی العادیات می فرماید: **«وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ \* وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»** - یعنی: قطعاً این انسان نسبت (به نعمت) پروردگار خود ناسپاس است \* و یقیناً خدا بر این ناسپاسی گواه است». حال آیا می توان گفت چون سخن از عموم انسان به میان آمده، همگان و حتی معصومین<sup>(ع)</sup> و مؤمنین را شامل می گردد؟!

حال آیا اگر گفته شود عموم زنان به خاطر خلقت و نیز وضعیت جامعه (که ضعیف نگاه داشته شده اند، اگرچه در آمریکا یا اروپای امروزی) بیشتر تابع احساسات هستند تا تابع عقل، مگر این که در کمال علم و عقل خود تلاش کرده باشند، جمله ی غلطی است و حتی زنان عاقله، فاضله، مؤمنه، با درایت و با بصیرت را شامل می گردد؟

همین طور است وقتی سخن از «عقل» به میان می آید. باید بدانیم که کدام عقل منظور آیه و روایت بوده است؟ آیا «عقل نظری» و یا «عقل عملی»؟ و باید به سایر روایات در همان نهج البلاغه رجوع کرد که عقل چه تعریف شده است؟

حال آیا در عالم علم و انسان شناسی و ... ثابت شده است که زن به خاطر شرایط محیطی [ضعیف نگاه داشته شدن]، در «عقل نظری» ضعیفتر است یا خیر؟ البته باز این تذکر لازم است که «الا، مگر و ...»

همیشه وجود دارد. مثل این که بگوییم: انسان حیوان است، مگر این که در تکامل روحی خود بکوشد. بدیهی است که اگر زن در خلقت، عقل نظری آزاد و به دور از محدودیت‌های تحمیلی و عقل عملی و ایمان و ... ناقص بود که خداوند متعال اجر زن و مرد مؤمن را یکسان قرار نمی‌داد. این که در یک جا شهادت دو زن لازم است، در جایی دیگر شهادت یک زن نیز کافی است، در جایی شهادت زن نسبت به خودش حجت است و کافی، یا جایی نصف مرد ارث می‌برد و جای دیگر کمتر یا بیشتر، ربطی به مقام و جایگاه آنان که مستلزم برخورداری از عقل سالم، ایمان کامل و عمل صالح است ندارد، بلکه «اجر» که نتیجه‌ی حیات تعیین کننده‌ی جایگاه است بیانگر است و اجر آنها مساوی است.

یا مثلاً باید بررسی کنیم که آیا واقعاً کمتر خواندن نماز و ارتباط با خدا [چه در زن و چه مرد و به هر دلیلی] تأثیری در تکامل او دارد یا خیر؟ در جایی که خوردن یک لقمه نان تأثیر دارد، آیا نماز تأثیر ندارد؟

ممکن است سؤال شود: «حالا زن چه کند [با چه گناهی دارد] که به خاطر نوع خلقتش که در اختیار خودش نبوده و چگونگی احکام که آن را هم خود وضع ننموده و خدا فرموده، نماز کمتری می‌خواند؟ اگر خدا می‌گفت در حال حیض هم نماز بخوانید که مشکل مرتفع بود، پس نماز نخواندن او نیز اطاعت از حکم خداست؟» حال باید ببینیم که اسلام برای رفع این نقصان دستوری داده یا خیر؟ مثلاً آیا به زنان مؤمنه فرموده در این دوران سعی کنید به هنگام اذان خود را پاکیزه سازید، روبه قبله بنشینید و ذکر بگویید.

مثل این است که بپرسیم آیا روزه گرفتن یا نگرفتن هیچ تأثیری در تکامل ندارد؟ اگر دارد، شخص بیمار یا مسافر چه کند که خدا فرموده به هنگام بیماری یا سفر روزه نگیرید؟ حال باید ببینیم آیا اسلام چاره‌ای برای جبران این مافات بیان نموده است یا خیر؟ بلکه نقص در عبادت و تکامل را بر بیمار یا مسافر تحمیل نموده است؟ مثلاً آیا به زن یا مرد فرموده: اگر بیمار یا مسافر هستی، یا زن باردار و شیرده هستی، یا مردی هستی که روزه سبب کم سو شدن بینایی‌ات می‌شود ... و به حکم خداوند نمی‌توانی در ماه مبارک رمضان روزه بگیری، سعی کن سحرها بیدار باشی، بیش از ضرورت و رفع خطر و نیاز، نیاشامی و نخوری و ...؟ حالا اگر کسی این کارها را انجام نداد، چون حیض است یا چون مسافر است، هیچ توجهی به ویژگی‌های این ایام نداشت، روزه نگرفتن در ایمان او اثری ندارد؟ البته که دارد، ولی عموم رعایت نمی‌کنند. پس اگر بیان شد هر کس که در ماه رمضان روزه نمی‌گیرد، از فیض کامل بهره نمی‌برد، منظور «عموم» است نه کسانی که به امر خدا روزه نمی‌گیرند و به امر خدا سایر احکام و توصیه‌های وارده را رعایت می‌کنند. بدیهی است که آنان نیز مانند روزه گیران نهایت بهره را می‌برند. زن حیض نیز اگر دستورات را انجام نداد و یک هفته ترک نماز کرد [اگرچه این امر نیز به حکم خداست]، اما دقیقاً مانند یک شخص تارک‌الصلاة از هرگونه ذکر، دعا، یاد خدا و ... دور شد، در ایمانش تأثیر می‌گذارد. اما این حالت عمومی است، نه موارد استثناء که زنان با تقوا، مؤمنه و با اخلاص را شامل می‌گردد. لذا بیان این نکته که به ایمان زن به خاطر کمتر شدن نمازش نقص وارد می‌شود، جمله‌ی خطا یا تحقیر زن نیست، بلکه بیان یک واقعیت کلی است، و زنان مؤمنه، فهیمه و اهل رعایت را شامل نمی‌گردد.

پس ملاحظه می‌فرمایید که در بررسی یک روایت نکات بسیاری باید لحاظ شده و مورد دقت قرار گیرد. لذا با توجه به این که امکان و فرصت یک ایمیل برای تفسیر همه‌ی زمینه‌ها محدود است، پیشنهاد می‌گردد به کتبی که این روایت را از هر حیث بررسی نموده‌اند مراجعه نمایید. مانند «زن، عقل، ایمان، مشورت - تألیف دکتر کبری خزعلی، سمیندخت بهزادپور و زهرا آیت الهی - ناشر: سفیر صبح»

**شبهه 10:** آیا رفاه مرفهین (مانند اروپایی‌ها) و فقر روز افزون فقرا (مانند سومالیایی‌ها) با عدالت خدا سازگاری دارد؟ چرا او نعمت خود را مساوی تقسیم نمود؟ (27 مرداد 1390)

«**ایکس - شبهه**»: عادت و رویه‌ی بشر همیشه این گونه بوده که اگر موفقیت و رفاهی به دست آورده، به خود بالیده و مدعی شده که تمامی این نعمات حاصل علم و تلاش خودم بوده است. سمبل این تفکر «قارون» است که وقتی به او گفته شد از این همه نعمتی که به تو داده شده کمی هم به دیگران انفاق کن. با غرور و تکبر فراوان گفت: «**قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي**» (القصص - 78) یعنی آن چه برایم فراهم شده با علم خودم فراهم شده است. همین تفکری که امروزه بر آمریکا و اروپا غالب است و به همین دلیل خود را انسان‌های درجه‌ی یک می‌دانند که انسان‌های درجه‌های پایینتر باید در راه رفاه آنان فدا شوند. این یک شعار نیست. بلکه دیدگاه نظری و عملی آنان است.

همچنین این بشر مغرور و متکبر و از خود راضی عادت دارد که وقتی به بن‌بست رسید، وقتی به نتایج برخی از اعمال سوء‌اش رسید، وقتی کار گره خورد بگوید: این خواست خدا بوده است. و گناه اعمال سوء خود را به گردن خدا بیاندازد. چنانچه شاهدیم یزید به حضرت زینب (علیها السلام) گفت: دیدی خدا با برادرانت چه کرد؟ و اهل معصیت نیز در محشر وقتی به پایان محاکمه می‌رسند و هیچ یک از توجیهاتشان کارساز نمی‌شود و جهنم را می‌بینند، گناه انحراف خود را به گردن خدا می‌اندازند و می‌گویند:

«**أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**» (الزمر - 57)

**ترجمه:** و یا می‌گویند: اگر خدا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می‌بودم.

اینک به نکات ذیل توجه شود:

**الف -** خداوند متعال، هستی محض است و هستی یعنی هر چه از کمال به ذهن خطور نماید، اوست. بدون هیچ نقص و کم و کاست. لذا فرمود: «**وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ**» یعنی همه‌ی اسم‌ها یا نشانه‌های نیکو مال اوست. پس از هستی محض و کمال مطلق که خداوند متعال است هیچ گاه شر صادر نمی‌گردد.

**ب -** معنای «عدالت» نیز مساوات به معنای مفروض ما نیست. بلکه حساب و کتاب و اندازه و قرار گرفتن هر چیزی در جای خود می‌باشد. اگر قرار باشد که در خلقت مساوات باشد، باید کوه و ابر و دریا و خورشید و ... مساوی خلق شوند، که این به معنای خلق نشدن است. لذا می‌فرماید که خداوند متعال برای هر چیزی «قدر» یعنی اندازه‌های معینی وضع نموده است.

«**قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**» (الطلاق - 3)

**ترجمه:** و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

و بر همین اساس فرمود که خداوند متعال ابتدا «قدر» یعنی اندازه‌ی هر چیزی را معین نمود و سپس هدایت کرد.

«**وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدَىٰ**» (الأعلى - 3)

**ترجمه:** و آن کسی که اندازه کرد (قرار داد)، پس هدایت نمود.

**ج -** از اندازه‌های نظام حکمت الهی این است که دنیا، پایین‌ترین مرتبه‌ی وجود باشد و به همین دلیل جرم و جسم داشته باشد و لازمه‌ی حیات این دنیا نیز تغذیه باشد و ... - از اندازه‌های خلقت این است که به انسان شرف و کمالی داده شود که به هیچ موجود دیگری داده نشده است، یعنی اراده و اختیار. و برای استفاده‌ی صحیح از آن پیامبر درون «عقل» و پیامبر بیرون «انبیاء با کتب» برایشان نازل گردد - و از اندازه‌ها این است که می‌فرماید اگر ایمان بیاورید و بر طبق دستور رفتار کنید، با هیچ مشکل لاینحلی مواجه نمی‌شوید، اما اگر ایمان نیاورید و عمل نکنید، زندگی شما حیوانی می‌شود و حیوانات جهت ارتزاق یکدیگر را



می‌دزدند. - از جمله قوانین و اندازه‌ها این است که فرمود چون بشر روح و جسم دارد، عقل و نفس هم دارد. اگر عقلش غلبه کرد خلیفه الله می‌گردد و اگر نفس غلبه داشت حیوان بلکه پستتر می‌گردد و نیز فرمود چون عده‌ای بندگی هوای نفس را می‌کنند، از مسیر خارج شده و طغیان می‌کنند، پس شما نه تنها از آنها تبعیت نکنید، بلکه مقابل آنها بایستید و ...

سپس برای برقراری عدالت و این که هر چیزی در جای خود قرار گیرد، بایدها و نبایدها (احکام) را بیان داشت. از احکام عبادی و شخصی و اخلاقی گرفته تا احکام حکومتی، اقتصادی، قضاء، اجتماعی، تربیتی ... و فرمود: فقط حکومت الله جل جلاله، یعنی حاکمیت فقه اسلام (احکام اسلامی) است که مشروعیت دارد و نه قوانین من در آوردی قدرت‌ها که فقط به سود خودشان است.

**د -** اما بشر هیچ کدام از این حرف‌ها را قبول نکرد. به دنبال هوای نفس رفت. به خدا کافر شد. دنیاگرا و راحت طلب شد. فقط به فکر چاق کردن بدن حیوانی افتاد، طغیان کرد و طاغوت شد، ظلم را پیشه کرد و اهل فساد و فجور شد و آن که اهل ظلم نبود نیز به جای مقابله تسلیم گردید تا منافع دنیویش به خطر نیافتد!

جامعه‌ی بشری حتی حکومت الله جل جلاله را بر یک ملت کوچک در میان تمامی ملل جهان تحمل نیاورده و با او می‌جنگد، در حالی که او گناهی ندارد، جز این که می‌گوید: رب من، یعنی صاحب اختیار من و تربیت کننده‌ی امور من، الله جل جلاله است و نه فرعون زمان و البته یک عده نیز در مقابل آنها ایستادند:

«الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَعْضَ حَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج - 40)

**ترجمه:** همان کسانی که از دیارشان بیرون شده‌اند بدون سبب جز آن که می‌گفته‌اند: پروردگار ما خدای یکتا است. اگر خدا بعضی از مردم را به بعضی دیگر دفع نمی‌کرد دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می‌شود ویران می‌شد، خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می‌کند که وی توانا و نیرومند است.

حال که بشر با مشکلات و معضلات و مظالمی که به دست خود پدید آورده مواجه شده، باز به جای اطاعت الله، می‌گوید: چرا خدا چنین کرد، این چه عدلی است؟ و خداوند کریم نیز می‌فرماید: از خداوند متعال هیچ شری صادر نمی‌گردد و جهان نیز دار اختیار است و نه اجبار، لذا هر چه از بدی در خشکی و دریا ظهور می‌یابد، نتیجه‌ی برخی از اعمال خودتان است که براساس همان قوانین و اندازه‌ها به شما می‌چشانیم، باشد که آگاه شوید و به سوی خدا و قوانین او برگردید.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، 41)

**ترجمه:** فساد در دریا و خشکی ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم [آنچه مردم با دست خود کسب کردند]، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشانند.

و فرمود: (براساس همان قوانین و اندازه‌های معین) همه چیز قابل تغییر است، به شرطی که خودتان تصمیم به تغییر بگیرید، نه این که بر خدا دیکته کنید که به ناگاه نظام خلقت را بر هم زند و جبری حاکم کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد - 11)

**ترجمه:** یقیناً خدا سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنان خویشتن را (به وسیله رفتارهای نیک، یابد) تغییر دهند.

سال‌ها مردمانی خوابیدند و مردمانی با هوشیاری دیگران را چاپیدند، موجب استضعاف و عقب‌افتادگی دیگران شدند، آنان را به بردگی گرفتند، سرمایه‌هایشان را تاراج کردند، معترضین قوم را قتل عام کردند، ملت‌ها را به بردگی کشیدند و برای خود وسایل رفاه فراهم آوردند... و دیگران نیز فقط خودنگری کرده و نگاه کردند تا مبدا آسیبی از آنان به اینان برسد. حال که به نتیجه‌ی آن رسیده‌اند، می‌پرسند: خدا چرا چنین کرد؟

با مردم جهان کاری نداریم، به قول امام خمینی<sup>(ره)</sup> اگر هر مسلمانی فقط یک سطل آب می‌ریخت، اسرائیل را سیل می‌برد. اکنون نیز اگر هر مسلمانی فقط 2 دلار کمک می‌کرد، با سرمایه‌ای نزدیک به 4 میلیارد دلار، سومالی از مرگ حتمی و فاجعه‌ی انسانی نجات می‌یافت. اما همین مسلمان با تمامی اعتقاداتی که به آخرت دارد و باورهایی که نسبت به تکالیف خود نسبت به سایر انسان‌ها دارد، اسرافش در زندگی (از کاخ‌سازی گرفته تا سفره‌های آنچنانی و سفره‌های رنگین) پا برجاست، به چرب و نرم زندگی خوش است و به جای انجام تکلیف معترض است که چرا خدا چنین کرد یا چنان نکرد؟!

کجا خداوند متعال فرمود که آنچه به شما داده‌ام فقط مال خودتان است و مواظب باشید یک موقع چیزی به دیگران ندهید؟! اگر یک درخت سایه، چوب و میوه می‌دهد تا شما استفاده کنید، اگر یک گوسفند، همی وجودش برای استفاده شماست، شما نیز باید دست کم به اندازه‌ی یک «درخت» در این چرخه‌ی حیات خاصیت داشته باشید، میوه دهید تا به این ابتلائات دچار نشوید.

پس اگر از حکومت اسلامی فرار کردید و به حکومت گردنکشان ظالم و خودخواهان عالم گردن فرود آوردید، اگر زکات مال خود را نپرداختید، اگر از انفاق و صدقات واجب و مستحب روی برگردانید، اگر بخل و خودنگری وجود شما را گرفت، اگر کر و کور شدید، اگر مشغول به گناه شدید و ... ، این شما هستید که در حق خود و دیگران ظلم می‌کنید، نه خداوند متعال.

**ه -** خلقت حق تعالی و نظام هدایت و عدالت نیز نظاممند است. آتش فوایدی دارد و سوزاننده نیز هست، دست انسان نیز فوایدی دارد و سوزنده است، خداوند هر دو را خلق کرد و به انسان فرمود: دست خود را به آتش نزدیک نکن. پس اگر کسی دست خود یا دیگری را به آتش رساند و سوخت، نباید گله‌مند شود که چرا خدا دست من را سوزاند یا جلوی سوختن دست او را نگرفت؟! همچنین نعمت خدا مستقیم و توسط ملائک به حلقوم انسان ریخته نمی‌شود. ابر و باد و خورشید و باران و ... زمینی را مساعد می‌کند، گندمی رویانده می‌شود، کشاورزی کاشت، داشت و برداشت می‌کند، تاجری آن را می‌خرد، کارخانه‌ای آن را آرد می‌کند ... نانواپی می‌پزد و بنده و شما یک لقمه نانی می‌خوریم، حال اگر یکی در این چرخه فساد و تباهی کرد، گندم را سوزاند، یا برای خودش احتکار کرد و ... ، نباید بگوییم که چرا خدا مساوی تقسیم نکرد؟ بلکه باید یقه‌ی ظالم و مفسد را بچسبیم و اختلال ایجاد شده در چرخه‌ی حیات را طبق دستورات خالق عالم اصلاح کنیم.



**شبهه 11: آیا رزق بندگان از جانب خداوند مقدر است؟ آیا بدون کار و تلاش هم خواهد رسید؟ (29 مرداد 1390)**

**«ایکس - شبهه»:** البته که مقدر است. اما جهت روشنتر شدن مقوله «رزق مقدر» به نکات ذیل توجه نمایید:

**الف -** اگر بشر می‌فهمد و تجربه‌ی مدام می‌کند که از سوپی محتاج رزق است و از سوی دیگر حتی اختیار کاملش در دست خودش نیست، چه رسد به اختیار سایر عناصر عالم هستی، و حتی برای نفس کشیدن نیز نیاز به غیر (هوا) دارد، بر او معلوم می‌شود که رزقش بر عهده‌ی دیگری است. حال برخی این دیگری را «دیگران» فرض نموده و از راه‌های متفاوت به دنبال اخذ رزق می‌روند و برخی (مؤمنین) می‌دانند که دیگران نیز خود مانند او محتاج هستند، پس لابد یک غنی و بی‌نیازی وجود دارد که رزق همگان را مقدر می‌نماید.

**«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ»** (یونس - 31)

**ترجمه:** بگو چه کسی شما را از آسمان و از زمین روزی می‌دهد؟ و یا چه کسی مالک چشم و گوشها است و یا کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و یا کیست که امور عالم را تدبیر می‌کند؟

**«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّقُوا تَوْفِيقًا»** (فاطر - 3)

**ترجمه:** ای مردم! به یاد آورید نعمت‌هایی را که خدا بر شما ارزانی داشت، آیا هیچ خالقی غیر از خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! پس وقتی جز او خالقی نیست، جز او هم مدبر و صاحب اختیاری نیست، پس در نتیجه جز او هم معبودی نیست دیگر به کجا منحرف می‌شوید؟

**ب -** پس از توجه به این مهم که «رزق» الزاماً محدود به متاع دنیوی چون خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن، خودرو و ... نیست، بلکه هر نعمتی که از جانب خداوند ارزانی می‌گردد را [مانند: دین، علم، نماز، زیارت، دیدار دوستان خوب، خدمات، برکات مادی و معنوی و ...] شامل می‌گردد، باید به مفهوم «قدر» یا تقدیر یا مقدر شدن توجه کنیم.

رزق معلوم و مقدر به این معنا نیست که این رزق یک چیز و به یک مقدار است و از جانب خداوند عطا می‌گردد و به هیچ وجه نیز از شمول متفاوت برخوردار نیست. برای روشنتر شدن موضوع، ابتدا به جدول حقوقی یک وزارتخانه یا شرکت توجه نمایید. به عنوان مثال مصوب شده است که: فلان مقدار پایه حقوق است - فلان مقدار به خاطر سطح تحصیل اضافه می‌شود - فلان مقدار حق تأهل و اولاد است - فلان مقدار حق سابقه است - فلان مقدار حق میز [مدیریت] است - فلان مقدار پاداش سالیانه است - فلان مقدار شراکت در سود است و ...

قدر یعنی «اندازه» و نظام خلقت براساس علم و حکمت خداوند قانونمند است و هر چیزی اندازه یا همان قدر خود را دارد و نعمات الهی نیز «به قدر مقدر» نازل می‌گردد. یعنی هر نعمت و رزقی به اندازه‌ی معلوم، برای جا، کار یا حالتی مقدر شده است که در آن تخلفی نیست. اما همین «تقدیر» شمول متفاوتی دارد که دسترسی به آنها به عمل انسان واگذار شده است. لذا می‌فرماید: هر کسی به اندازه‌ی سعی خود می‌برد.

به عنوان مثال: یک حداقل رزقی وجود دارد که مخصوص بنده است. خواه کافر باشد یا مؤمن. کار کند یا نکند. صالح باشد یا فاجر. سالم باشد یا علیل و ... این مقدار حتماً به او می‌رسد. از حضرت علی (علیه‌السلام) پرسیدند: اگر کسی را در اتاقی بدون امکان ارتباط محبوس کنند، رزقش از کجا می‌رسد؟ فرمود: از همان جایی که مرگش می‌رسد. این پاسخ دو بعد دارد: یکی آن که خداوند متعال قادر است و می‌تواند همان‌طور که ملک موت را می‌فرستد و جان را می‌ستاند، رزق هم بفرستد. مثل آمدن مانده‌ی آسمانی برای حضرت مریم (ع) و یا مثال‌های دیگری که در قرآن کریم، به ویژه راجع به قوم بنی‌اسرائیل آمده است. و معنای دیگر آن است که در چنین شرایطی، رزق او، همان مرگ اوست.

اما رزق فقط همین یک چیز معین نیست. می‌فرماید: رزق معلوم و مقدر دیگری را برای سعی و کوشش این بنده‌ام قرار دادم، پس اگر کار کرد به او می‌دهم. رزق دیگری را برای بندگی‌اش قرار دادم، اگر رزق را از من طلب کرد، این را هم به او می‌دهم. رزق دیگری مال نماز اوست، رزق دیگری متعلق به رفتارش با والدین و همسر و فرزندان و همسایگان است، رزق دیگری به صدقات و ... تعلق دارد و یک رزق هم هست که من دادم، اما به ملائک فرموده‌ام: این رزق به شرط دعا است. یعنی اگر از من خواست، این را به او بدهید. بدیهی است که اگر نخواست، به او داده نمی‌شود. رزقی برای نوع دوستی است، رزقی برای مبارزه با ظلم و فساد است، رزقی برای امانتداری است، رزقی برای نظم در امور است، رزقی برای رعایت تقوا است، رزقی برای اتحاد و تدبیر و سعی است و ...

**شبهه 12:** باورهای رایجی چون: سر بی گناه پایین دار می رود بالای دار نمی رود - هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است و ... چه ریشه و اعتباری دارند. اسلام چه می فرماید؟ (29 مرداد 1390)

**«ایکس - شبهه»:** این سخنان و باورها، ریشه در روش های تبلیغی حکام ظلم و جور در طول تاریخ از یک سو و جهل و نادانی مردم که منجر به خرافه گراییشان می گردد، از سوی دیگر دارد و هیچ اعتباری ندارد.

دقت کنیم که هر حرکتی، چه حق باشد و چه باطل، فلسفه ای می خواهد که در حرکت های حق منطبق با عقل و منطق است و در حرکت های باطل، سفسطه ای برای توجیه و عوام فریبی است. لذا در طول تاریخ هیچ جنایت کاری دیده نشده که برای ظلم و جنایت خود، فلسفه ای جهت توجیه و عوام فریبی نیافته باشد.

یکی در قدیم مثل فرعون خود را رب «صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور» می خواند و یکی مثل آمریکا با القابی چون: ابر قدرت - برادر بزرگتر - انسان درجه یک و ... خود را رب می خواند. یکی مثل هیتلر فلسفه ی اصلاح نژاد و نژاد برتر ژرمن را وسط می کشد و یکی دیگر مثل بوش، اوپاما و ...، جنگ های پیش گیرانه و مبارزه با تروریسم و حقوق بشر را بهانه ی عوام فریبی می کند و یکی دیگر مانند صهیونیسم، سخن از کتاب الهی، آرماگدون و ... وسط می کشد. در مقابل نیز انبیای الهی، عقلا، انسان ها، علما، با شرافت ها، نوع دوست ها، مؤمنین، صلحا و مجاهدین اسلام نیز با فلسفه ی الهی، حرکت می کنند.

فلسفه های باطل، گاه کلی هستند و گاه به اجزایی تجزیه می شوند. گاه به صورت یک شعار و گاه به صورت مکاتب بروز و ظهور می یابند که اومانیسیم، مارکسیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، فمینیسم، پست مدرنیسم ... و سایر ایسم ها از جمله آنان هستند.

جملاتی چون «سر بی گناه پایین دار می رود و بالای دار نمی رود» و یا «هیچ کس تا به حال از گرسنگی نمرده است» و امثال آنان، جزء سفسطه های کلی است که ظالمان و جائران القاء کردند و عوام پذیرفتند.

هدف از نشر این خرافه ها برای این است که هر کس را کشتند، بگوئیم: لابد خودش مقصر بود و گرنه کشته نمی شد! و در ضمن توجهی به فقر و گرسنگی سایر مظلومین که زندگیشان به چپاول رفته است نداشته باشیم.

آیا تاکنون کم انسان بی گناه کشته شده اند؟ آیا انبیاء الهی و معصومین<sup>(ع)</sup> که به شهادت رسیدند، بی گناه نبودند؟ آیا قتل هر کس که نام علی<sup>(ع)</sup> را بر زبان می آورد و یا حتی فقط به شیعه بودن متهم می شد، قتل بی گناهان نبود؟ آیا در عصر ما که زنان و کودکان مسلمان در فلسطین، غزه، عراق، ایران، افغانستان و سرتاسر عالم فوج فوج کشته می شوند گناهکار هستند؟

قرآن کریم خود ظالمین را مورد خطاب و عتاب قرار داده و می فرماید:

«يَا أَيُّ دُنْبٍ قُتِلَتْ» (التکویر - 9)

**ترجمه:** به کدامین گناه کشته شدند؟!

پس تکرار می شود که این باورها، همگی خرافاتی است که از سوی ظالمین و فاجرین القاء و از سوی عوام پذیرفته شده است. و از نظر اسلام مردود است.

**شبهه 13: نقش خدا در بلایای طبیعی چیست؟ آیا خشک سالی سوماتی یک بلای طبیعی نیست؟**

(29 مرداد 1390)

**«ایکس - شبهه»:** اگر دقت بفرمایید سؤال کاملاً گنگ و نامفهوم است. یعنی چه «نقش خدا در بلای طبیعی چیست»؟ آیا یعنی بلای طبیعی را خدا فرستاده یا غیر خدا؟ خوب همگان می دانند که کسی در وقوع زلزله، بارش باران های سیل آسا، وزیدن طوفان های ویرانگر و ...، دخل و تصرفی ندارد. مگر این که انسان از روی عمد یا سهو دخل و تصرفی کرده باشد. مثل این که یک انفجار اتمی در عمق اقیانوس انجام دهند و یک سونامی رخ دهد. یا بر اثر تولید گازهای شیمیایی و گلخانه ای لایه ی اوزون سوراخ شده و سبب بالا رفتن حرارت زمین، آب شدن یخ های قطبی و ... گردد. یا با قطع بی رویه ی درختان جنگلی سبب تغییرات جوی و سرازیر شدن سیل گردد، با شکار بی رویه ی پرندگان مهاجر اکو سیستم را مختل کند و ...، بدیهی است که به این دیگر «بلای طبیعی» نمی گویند، بلکه بلایی است که بشر با دست خود بر سر خود آورده است.

اگر منظور این است که خدا چرا این بلاها را می فرستد؟ پاسخ این است که هر چه در طبیعت رخ می دهد، لازمه ی طبیعت است و همگی خیر و خوب است. چرخه ی طبیعت نیاز به باد، باران، سیل، آتشفشان، زلزله، رعد و برق، طوفان، رطوبت، خشکی و ... دارد. لذا هیچ کدام بالذاته بلایی برای انسان نیست. اما ممکن است که وقوع این حوادث طبیعی و لازم برای چرخه ی طبیعت، به کسانی آسیب برساند، که قطعاً این آسیب نیز از ناحیه ی خطا یا ظلم خود انسان است.

در اصطلاح می گویند: «به سبب گناهان انسان است» و ما گمان می کنیم که «گناه» الزاماً کفر و شرک و ارتکاب معاصی متفاوتی چون شرب خمر، زنا، آدم کشی و ... می باشد. اگرچه اینها نیز گناه و در رأس گناهان بوده و موجب عقوبت هایی می گردد، اما جهل هم گناه است. بنا کردن خانه های سست روی خط زلزله یا در دامنه ی کوه آتشفشان نیز گناه است، عدم جلوگیری از فساد و فحشا در زمینه های متفاوت جنسی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و ... که موجب بروز، ظهور و دامن گیر شدن بیماری ها، فقر، فاصله های طبقاتی، ظلم و ... می شود نیز گناه است و اساساً هر گونه خروج یا اعوجاجی از قوانین خلقت «خواه طبیعی باشد یا اعتقادی و رفتاری» گناه است و عواقب دنیوی و اخروی خودش را دارد. اگر مردمانی روی خط زلزله ی خانه های سستی بیان کردند، با 5 ریشر زلزله (مثل رودبار) یکصد هزار کشته می دهند و این عقوبت گناه خودشان است.

اما در مورد وقوع خشک سالی هایی چون سوماتی دقت کنید که اخیراً جوسازی ها و شبهه پراکنی های اینترنتی و حتی گفتاری و نوشتاری در این زمینه بسیار شده است و سعی دارند خدا را مقصر معرفی کنند و حتی از هلاکت ناشی از قحطی، گرسنگی و تشنگی مردم از یک سو و خودنگری، خودخواهی و غفلت جامعه ی بشری از سوی دیگر، به نفع آمال خود سوءاستفاده نمایند.

متأسفانه تاکنون هیچ شخص یا مرکز مطالعاتی و ... تحقیق نکرده و یا اصلاً نمی تواند تحقیق کند که آیا خشکسالی مناطقی در آفریقای شمالی واقعاً یک رویداد جوی و طبیعی است و یا همین دخالت های بشری که سبب سوراخ شدن لایه اوزون، افزایش گرما، کاهش نزولات آسمانی و ... شده است بی اثر نبوده است؟ اما به فرض که یک رویداد کاملاً جوی و طبیعی باشد، دلیلی برای وقوع یک فاجعه ی انسانی نیست. کسی نمی تواند مدعی شود که این رویداد، حادثه ی مانند عذاب به قوم هایی چون نوح، لوط، عاد و ثمود است و خدا خواسته آنان را هلاک کند و از دست انسان نیز کاری بر نمی آید. نتیجه ی این القائات این است که اولاً انسان حس نوع دوستی و احساس تکلیفش را از دست بدهد و ثانیاً در ذهنش شبهه ایجاد شود که چرا خدا برای مردم کافر و ظالم در آمریکا، انگلیس یا چین چنین نخواسته است؟ ... و در نهایت چون پاسخی نمی یابد، منکر همه ی حقایق هستی و خدا گردد. و این همان هدف دشمن از این شبهه پراکنی ها است.

در عصر امروز که انسان قادر شده به برکت تکنولوژی سفینه به مریخ بفرستد و از هر نقطه ای در کره ی زمین به هر نقطه ی دیگری که مایل باشد آب، گاز، نفت، برق و ... منتقل کند، آب رسانی یا غذا رسانی به عده ای بحران زده کار دشواری نیست. حتی ساختن خانه های امن، ارسال وسایل خنک کننده، ایجاد شعب رودخانه ای، رونق کشاورزی در همان سرزمین خشک با روش های مکانیزه و آبیاری صنعتی، ارائه خدمات بهداشتی و دارورسانی و ... نیز هیچ کار مشکلی نیست؟ هزینه ی نجات مردم سوماتی به مراتب کمتر از

هزینه ی ساختن یک یا دو برج آسمانخراش یا قصر است، چه رسد به هزینه های جنگ افروزی در سرتاسر عالم. آیا هزینه ی انتقال صدها هزار یهودی از کشورهای متفاوت به اسرائیل، اخراج فلسطینی ها از سرزمین ها و خانه هایشان، ویران کردن خانه، بنا کردن شهرک های جدید یهودی نشین، فراهم نمودن زیرساخت های یک شهرک مانند: آب، برق، گاز، نفت، جاده، مدرسه، بیمارستان، فرودگاه و ...، به مراتب بیش از کمک رسانی به مردم سومالی و نجات آنها از هلاکت دسته جمعی نیست؟! چطور آمریکا و اروپا می توانند به هنگام وقوع سونامی که فقط یک شهر و اطرافش را ویران کرد، برای ژاپن که سومین قدرت اقتصادی جهان است، انواع کمک های غذایی، دارویی، پوشاکی و ... را ارسال کنند و اضافه بر آن با افزایش سقف اعتبار پولی مراقب باشند که درجه ی اقتصادیش نزول نیابد و خللی به تعاملات پولی آن وارد نگردد، اما نوبت به مسلمانان و رویدادی چون خشکسالی سومالی که می رسد، همه گناه را به گردن خدا می اندازند تا اهمال خود در وقوع فاجعه ی انسانی در کشته شدن میلیون ها نفر را توجیه کنند؟ بدیهی است که این فلاکت ها و بلاها، همه ناشی از سوءمدیریت (جهانی) و عملکرد خطا و جاهلانه ی انسان (فرد و جمع) است. لذا فرمود:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدر - 38)

**ترجمه:** هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است.

و فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

**ترجمه:** فتنه و فساد در خشکی و دریا به علت کارهایی که مردم انجام داده (و می دهند) ظاهر شده (و می شود) (چون این طور است لذا) خدای علیم کیفر قسمتی از اعمالشان را به آنان می چشاند، تا شاید آنان به سوی (خدا) بازگردند.

**شبهه 14:** روشن بفرمایید معنای واقعی «توقیت» و «بداء» چیست؟ و آیا چون عده‌ای گفته‌اند ظهور در سال 2012 اتفاق می‌افتد، حتماً بداء حاصل شده و اتفاق نمی‌افتد؟ می‌گویید: علامه مجلسی نیز تعیین وقت کرده است؟ (31 مرداد 1390)

**«ایکس - شبهه»:** توقیت، همان طور که از واژه‌ایش پیداست به معنای وقت گذاشتن برای ظهور حضرت مهدی (عج) است. وقت گذاشتن نیز لازم نیست حتماً دقیق و با قید سال، ماه، روز و ساعت باشد [مثل این که کسی بگوید ظهور در سال فلان و ماه فلان و روز فلان اتفاق می‌افتد] نیز توقیت است، بلکه حتی اگر کسی بگوید که ظهور ده قرن دیگر، پنج قرن دیگر یا سال دیگر اتفاق می‌افتد نیز نوعی توقیت (تعیین وقت) است. و همین طور اگر کسی به صورت قطع بگوید ظهور تا سال دیگر یا ده سال دیگر یا صد سال دیگر حتماً اتفاق نمی‌افتد نیز به نوعی توقیت و حرام است. به طور کلی دقت داشته باشیم که «وقت ظهور» فقط و فقط از ناحیه‌ی خداوند متعال معین می‌گردد و او نیز مانند «وقت قیامت» آن را به کسی نگفته است. پس هر کس هر چه در این باب بگوید، دروغ و افترا است. چه بگوید فلان تاریخ اتفاق می‌افتد و چه بگوید تا فلان تاریخ اتفاق نمی‌افتد و چه بگوید تا فلان تاریخ حتماً اتفاق نمی‌افتد. و نیز دقت شود که از صفات بارز شیعه، «انتظار» است. پس کسی که وقتی تعیین می‌کند، حتماً از انتظار خارج می‌شود. شیعه، هر آن منتظر، دعاگو و مترصد است که فرمان خدا صادر شده و ظهور محقق گردد.

بداء نیز ناشی از گفته‌ی این و آن نیست، بلکه به فراهم شدن و از بین رفتن شرایط و زمینه‌های ظهور بستگی دارد. به عنوان مثال: کسی گندم دیمی را می‌کارد و در تمامی مراحل «کاشت، داشت و برداشت» از هیچ اقدام لازم و مفیدی فروگذار نمی‌کند، و از اتفاق در آن سال باران مناسبی نیز می‌بارد. انتظار این است و همگان خواهند گفت: «او به زمان درو، درآمد و سودزایی نزدیکتر شده است». حال اگر آفتی به گندمزارش بیفتد و او غفلت کند، یا دیگران بر اثر دشمنی آن مزرعه یا بخشی از آن را به آتش بکشند، بدیهی است که شرایط متغیر می‌گردد و خواهند گفت: «رسیدن او به منافع این مزرعه به تعویق افتاد».

مسئله‌ی ظهور نیز همین گونه است. اگر به فرض اوضاع حاکم بر جهان و به ویژه جهان اسلام و بالخصوص جهان تشیع 50٪ شرایط ظهور را فراهم نموده باشد و به ناگاه اوضاع متغیر گردد، مسلمانان بیدار، بصیر و پرتلاش و مجاهد گردند، مابقی شرایط ظهور بسیار زودتر فراهم می‌گردد، اما اگر اتفاقات متفاوتی رخ دهد، مثلاً عده‌ای دوباره به خواب غفلت روند، مسلمانان از پیروزی‌های به دست آمده فرحناک شده و دچار غرور یا امیدواری کاذب شوند، دست از کار و تلاش بکشند، خسته شوند، طمعشان به منافع دنیا زیاد گردد، گوش به شایعه‌ها بسپارند، با هر نسیمی تغییر جبهه دهند، از خشم و اداهای دشمنان بترسند ... و در نهایت مراقب کید دشمنان نگردند، حتی ممکن است شرایطی که قبلاً فراهم شده بود نیز از بین برود.

اما آنان که می‌گویند: «مرحوم علامه مجلسی<sup>(ه)</sup> نیز تعیین وقت نموده است، پس او نیز کذاب و مفتر است - که اخیراً این ادعا در سایت‌های شبهه‌افکن فراقکنی شده است»، نه اسلام و امام زمان (عج) و مسائل و مباحث ظهور را می‌شناسند و نه نسبت به مرحوم علامه مجلسی<sup>(ه)</sup> شناختی دارند و به جرأت می‌توان ادعان نمود که حتی مجموعه‌ای چون «بحار الانوار» و سایر تألیفات آن عالم ربانی را تاکنون ندیده‌اند، چه رسد به این که مطالعه‌ای کرده باشند.

اگر ما مسلمانان امروز به فرهنگ اسلامی و امامان و مباحث مربوط به غیبت و ظهور معرفتی پیدا کرده‌ایم، و حتی این که یاد گرفته‌ایم نباید برای ظهور وقت گذاشت، همه از برکت وجود و تلاش مرحوم علامه‌ی مجلسی<sup>(ه)</sup> و امثال ایشان است.

پس هر کس که ادعایی دارد، اوست که باید ادعای خود را به اثبات رساند و مستند بیان دارد که وی در فلان کتاب و فلان صفحه برای ظهور وقت معینی بیان داشته است و اگر چنین سندی ارائه ننماید، خود کذاب و مفتر و فتنه‌گر است. نه این که هر کس هر چه دلش خواست بگوید، بعد عده‌ای معتقد بدونند تا اثبات کنند که «نه به خدا چنین نیست»!

البته دقت شود که مبحث «توقیت» با مباحث مربوط به شرایط، علائم و تکالیف کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال: اگر به نقل از احادیث معتبر بیان شود که از «شرایط ظهور» برخوردار از 313 یار اولیه (فرماندهان و کارگزاران اولیه)، ناامیدی مردم جهان از مکاتب و حکومت‌ها و منجی‌خواهی است و یا اگر بیان شود از «علائم ظهور» خروج سفیانی است و یا اگر بیان شود که از «تکالیف مسلمین» برای تسریع ظهور علم، ایمان، عمل صالح، بصیرت، ولایت‌پذیری، روح جهادگری و ... می‌باشد. اینها هیچ کدام «وقت گذاشتن» برای ظهور نیست.



**شبهه 15: دلیلی محکم و بسیار منطقی بر وجود خالق یکتا در عالم هستی بیان نماید. (32 مرداد 1390)**

«ایکس - شبهه»: گشتن به دنبال «خدا» در درون عالم هستی به همان اندازه خطا و موجب غفلت، انحراف و عدم موفقیت است که گشتن به دنبال او در بیرون از عالم هستی خطاست. چرا که در هر دو صورت لازم می آید که خدا چیزی باشد و هستی چیز دیگری که در هر دو صورت ضمن آن که خدا و هستی از یکدیگر تجزیه و جدا می شوند، هر دو نیز محدود و توأم با نیستی می گردند!

خدایی که در درون عالم هستی باشد، لابد مثل ماه و خورشید و ستارگان و کهکشانها یا بزرگتر از آنها چیزی است که در «درون» چیز دیگری قرار گرفته است و محاط است. چنین موجودی حتماً و حتماً محدود است و موجود محدود نیز به طور قطع نیازمند و فانی است، پس خدا نیست.

خدایی که بیرون از عالم هستی باشد نیز خدای محدودی است، چرا که به مکان و فضایی به غیر از عالم هستی اختصاص دارد و در این عالم نیست. پس او نیز خدا نیست.

بلکه خداوند متعال «هستی محض» است یعنی «کمال مطلق». لذا هیچ گونه حد، کمی، کاستی، نیستی و بالتبع نیاز و فنا به او راه ندارد.

برای اثبات وجود خدا از راه های مختلف دلایل متفاوتی بیان شده و در کلام وحی و یا کتب فلسفی و کلامی نیز ثبت شده است. اما یکی از بهترین و روشنترین دلایل، همین «هستی» است که برای همگان مشهود است و هیچ کس در آن شکی ندارد.

بشر اولین چیزی که می شناسد و باور می کند همین «هستی» است و سپس با این شناخت به سراغ شناخت چیزهای دیگر می رود و هستی آنها را درک کرده و ماهیات متفاوتشان را می شناسد. لذا اگر کسی کر و کور و لال هم باشد، اگر کسی فقط معتقد به علوم تجربی باشد، اگر کسی فقط اهل استدلال و فلسفه باشد و ...، نیز «هستی» را کاملاً درک می کند و در آن شکی ندارد. لذا خداوند متعال استدلالی که به رسولان آموخته را متذکر و از زبان آنان بیان می دارد:

«... أ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (الأنبياء - 10)

**ترجمه:** مگر در خدای ایجاد کننده ی آسمانها و زمین شکی هست؟

حال بشر با چشم سر و یا با چشم عقل و یا با چشم دل و ... به خود و اطراف نگاه می کند و در همه جا و همه چیز هستی را می بیند. و از خود سؤال می کند که این همه تجلیات هستی چگونه و از کجا پدید آمده اند؟ برای او هم به حکم عقل روشن است که هیچ گاه هستی از «عدم و نیستی» پدید نمی آید. لذا نظریه هایی چون بیگ بنگ یا انفجار اولیه و ... در نظرش مردود می شود، چرا که در عدم هیچ بیگ بنگ یا انفجاری رخ نمی دهد. نظریه هایی چون: لابد یک انرژی اولیه یا ... بوده و بعداً منفجر شده و تکثر یافته و ماهیت های متفاوتی به خود یافته است نیز او را قانع نمی کند، چرا که این هم فقط یک نظریه است و نظریه یعنی یک ظن و گمان که هیچ گاه به اثبات نرسیده است، که اگر به اثبات می رسید، دیگر نامش «علم» بود و نه نظریه. لذا فرمود هیچ گاه از نظریه پیروی نکنید، تابع گمان دیگران نگردید، چرا که «نظریه یا همان ظن و گمان» یک پاسخ علمی که شما را غنی کند نیست و پیروی از آن جز گمراهی و سرگردانی و به دنبال وهم و خیال رفتن، نتیجه ای نخواهد داشت:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

**ترجمه:** مشرکین اکثراً غیر از گمان از چیزی پیروی نمی کنند. و حال این که حتماً مظنه و گمان (انسان را از تشخیص حق و باطل) بی نیاز نمی کند. یقیناً خدا از رفتارهایی که آنان انجام می دهند آگاه است.

پس انسان عاقل با خود می گوید: در این که «لابد یک چیزی بوده» شکی نیست، چرا که چنان چه بیان شد، اگر چیزی نبود، هیچ چیز دیگری نیز به وجود نمی آمد. لابد هستی بوده و هست که به دیگران هستی بخشیده و می بخشد - یا بهتر بگوییم: چنین گسترده تجلی می کند. اما این که از اسم «الله» بدتان می آید و

نمی‌خواهید اقرار کنید، و نامش را «انرژی اولیه» یا ... می‌گذارید، مطلب دیگری است که به نفس شما برمی‌گردد و ربطی به حقیقت هستی ندارد.

در این صورت عقل حکم می‌کند که «هستی» همیشه بوده و همیشه خواهد بود، چرا که هیچ‌گاه به «هستی» نیستی راه ندارد و هستی نیز محدود نمی‌گردد (چرا که «حد» همان نقص و نیستی است) و هستی مثل و مانند و شبیه و دومی نیز ندارد، چرا که «هستی» هستی است و دوئیت برنمی‌دارد. فرض وجود دو یا چند «هستی»، فرض غلطی است، چرا که هر دو یا هر چندتا را وارد در حد و نیستی می‌کند. لذا فرمود:

«هو الحی - او هست» - «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - هیچ چیزی مثل او نیست» - «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» - نه زاده و نه زائیده شده است» و ... .

بشر با دیدن هستی به نشانه‌های او پی می‌برد که از جمله: حیات، علم، قدرت، جمال، کمال، رأفت، رحمت، تدبیر، حکمت و ... می‌باشد. اینها همه «کمال» هستند و کمال نیز چیزی جز «هستی» نیست. هر کجا این کمالات نبود، به آن نیستی اطلاق می‌گردد. مثلاً جهل نبود علم است، ضعف نبود قدرت است، زشتی نبود زیبایی است و ... پس هر چه هست، نشانه [اسم] اوست.

البته خطای بشر این است که گاهی شیء یا تجلی محدود را همان کمال فرض می‌کند و گمان می‌کند که مثلاً قدرت یعنی مقام و میز، غنا یعنی پول و ثروت، علم یعنی همین چهار کلامی که او آموخته است ... و از همین جا شرک پدید می‌آید. لذا فرمود:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف - 180)

**ترجمه:** خدا دارای نام‌های نکوئی است. پس او را به آن نام‌ها بخوانید، و آن افرادی را که درباره ی نام‌های خدا کجروی می‌کنند (و آنها را برای خدایان دیگر انتخاب می‌کنند) رها نمائید. زیرا به زودی به جزای اعمال زشت خود خواهند رسید.

بشر به درون خود که می‌نگرد، متوجه می‌شود که چه بخواهد و چه نخواهد، عاشق کمال است. یعنی عاشق «هستی» است. و همین که برای هیچ کمالی حدی قائل نیست، یعنی نمی‌تواند معین کند که حد و سقف علم، قدرت، حیات، زیبایی و ... چیست و کجاست - چون حدی ندارد - می‌فهمد که عاشق کمال مطلق یا همان هستی محض است که به جز الله نیست. به قول حضرت امام خمینی<sup>(ه)</sup>: «عشق واقعی و عاشق واقعی دلیل بر وجود معشوق واقعی است». لذا هر کس که عشقی به کمالی دارد، عاشق خداست، اگرچه خود نفهمد که معشوقی که به دنبال می‌گردد، همان خداست.

البته دلایل فلسفی بسیاری در همین راستا مطرح می‌گردد. مانند: برهان فطرت، برهان علیت، برهان نظم، برهان حرکت و محرک، برهان حکمت و هدفداری و ... که هر کدام به نوبه‌ی خود بحث‌های بسیار محکم، منطقی و غیرقابل ردی هستند. به همین خاطر امروزه منکران وجود خداوند متعال (مانند مکاتب و به اصطلاح فلسفه‌های امروزی)، سعی در رد و تعطیل عقل و عقلانیت دارند.



**شبهه 16: چه چیز بیانگر راه امام حسین(ع) است، تفکر ایشان و یا مصیبت‌ها و زخم‌های ایشان؟**

(32 شهریور 1390)

**«ایکس - شبهه»:** این همان سؤال «عقل یا احساس» است که اکنون در این قالب مطرح شده است. و در واقع سؤال این است که چه چیزی ما را پیرو ایشان می‌گرداند، تفکر در مورد اندیشه‌های امام یا محبت و عزاداری برای ایشان؟

قبل از هر نکته دقت داشته باشید که اخیراً مجموعه‌ی سایت‌های شبهه‌افکن فرافکنی بسیاری در ایجاد تردید و شبهه نسبت به مقوله‌ی «محبت» دارند و نتیجه‌ی همه‌ی مباحث آنان نیز به رد عزاداری برای مصیبت‌های سید الشهداء ابا عبدالله الحسین(علیه‌السلام) می‌رسد. چرا که می‌دانند تا وقتی این عشق و محبت به ایشان و این عزاداری‌های هست، شیعه‌ی حسینی(ع) نیز خواهد بود و پایداری در مقابل دشمن تا شهادت نیز ادامه خواهد داشت.

بدیهی است که «تفکر» امام حسین(علیه‌السلام) با علت «زخم»های تأمل و تفکر برانگیزش هیچ فرقی ندارد، وگرنه ایشان نیز به میدان نرفته و در گوشه‌ای به تفکر و ارائه‌ی تئوری می‌پرداختند.

تفکر امام حسین(ع) معرفه‌الله، یعنی شناخت خداوند به عنوان تنها معبود و رب (صاحب‌اختیار) و بندگی او که تنها راه رشد و سعادت است از یک سو و دشمن شناسی و مقابله‌ی با دشمن از سوی دیگر است. یعنی عمل به «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا» (البقره - 256). تفکر ایشان همان نفی طاغوت‌ها و رب‌النوع‌ها و عمل به «لا إله» است تا «إلا الله» در وجود و جامعه محقق گردد. لذا با توجه به تضاد اندیشه‌ی طاغوتی و رب‌النوعی و مقابله و دشمنی آنها، عاشورا نیز به پا می‌گردد.

از سوی دیگر باید دقت شود که انسان هم «عقل» دارد و «عشق». برخی از امور را با عقل می‌شناسد و برخی دیگر را با عشق. اما در نهایت و در مقام عمل به سوی چیزی یا کسی یا راهی می‌رود که آن را دوست دارد، محبوب وی است و به آن عشق می‌ورزد. و دشمن نیز به خوبی می‌داند که نقش «عشق و محبت» در عمل بیشتر از نقش عقل است. «البته منظور عقل فلسفی نیست، بلکه همین عقل محاسبه‌گری است که مدنظر سؤالات مربوطه است».

**الف -** عقل همه‌ی نفس‌پرستان گواهی می‌دهد که نفس نباید «إله» و معبود باشد و انسان بندگی آن را نماید، اما چون نفس و خواسته‌های نفسانی را بیشتر دوست دارند، به سوی بندگی نفس می‌روند و مطیع اوامر آن می‌شوند و به همین دلیل راه قلب و سایر ابزار شناختشان نیز مسدود می‌گردد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه - 23)

**ترجمه:** آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفسش را [همچون] خدای خود گرفت و خداوند او را با وجود آگاهی، بی‌راه گذارد، بر گوش و دل او مهر نهاد و بر چشمش پرده کشید، پس چه کسی پس از خداوند او را هدایت می‌کند؟! آیا پند نمی‌گیری؟

**ب -** خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید همه‌ی کسانی که کافر و مشرک شده‌اند، علتش این است که غیر از من چه چیز دیگری را معبود و محبوب خود قرار دادند و به آن عشق ورزیدند، مانند عشق ورزیدن به الله. اما مؤمنین هیچ چیزی را به اندازه‌ی خدا دوست ندارند و هر چه را دوست دارند نیز در مسیر و محبت به الله است. و فرمود علتش این است که به لحاظ عقلی یا فکری معبود واقعی را نشناختند. چنانچه ابلیس نیز خداوند را می‌شناخت و خوب هم تفکر می‌کرد اما محبوبش نفسش بود.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره - 165)

**ترجمه:** و بعضی از مردم هستند که غیر خدا را همتای او گیرند و آنها را دوست می‌دارند چنان که خدا را باید دوست داشته باشند و آنان که ایمان آوردند دوستیشان به خدا شدیدتر است و اگر آن کسان که ستم کردند عذاب [روز قیامت] را ببینند دریابند که همه‌ی نیرو از آن خداست و این که خدا شدید العذاب است.

**ج -** خیلی‌ها خدا را می‌شناسند، پیامبر اکرم(ص) را می‌شناسند، اهل بیت(ع) و قرآن و اسلام را می‌شناسند و چه بسا در این مورد تفکر هم می‌نمایند، حتی کنفرانس داده، سخنرانی کرده، منبر رفته یا دست به قلم نیز می‌شوند، اما در این راه قدمی برنمی‌دارند، چرا که محبت و عشقی در آنان وجود ندارد و انسان به سوی محبوبش می‌رود و نه به سوی معقولش. لذا در همان اوایل انقلاب که کتاب «توحید» بنی‌صدر و «اخلاق» علی‌تهرانی سر و صدای بسیاری به پا کرده بود و کتاب‌هایی از این قبیل نیز از ناحیه‌ی کسانی که به راست و چپ یا به سوی نفس اماره متمایل بودند زیاد منتشر می‌شد، حضرت امام خمینی(ره) جهت بیداری اذهان عمومی بدین مضمون فرمودند: «چه بسا کسانی کتاب توحید می‌نویسند، خوب هم می‌نویسند، اما موحد نیستند و کسانی کتاب اخلاق می‌نویسند، خوب هم می‌نویسند، اما متخلق نیستند».

**د -** لذا شاهدیم که امام حسین(ع) فرمود: که من برای تفکرها و اندیشه‌های بررسی کننده ی ابعاد حرکت کشته می‌شوم، بلکه فرمود: «انا القتیل العبرات»، یعنی من کشته‌ی گریه‌ها هستم. چرا که گریه فقط کار «محب» و «عاشق» است و فقط عاشق است که در راه معشوق و به سوی او می‌رود. البته در انتها لازم به ذکر است که «عقل» اگر «عقل» باشد و نه به قول امام صادق(علیه‌السلام) «شیطنت و ادای عقل»، فرقی با عشق ندارد و یا دست کم دو بال پرواز به سوی یک مقصد خواهند بود. یکی با نورافشانی معرفت و شناخت، راه را روشن می‌کند و دیگری با جذب‌اش عامل حرکت شده و مجذوب را می‌کشاند. و انسان به هر دو بال نیاز دارد و با یک بال نمی‌تواند پرواز کند.

**شبهه 17: برخی می‌گویند: ممکن است ظهور اتفاق افتد، اما قیامت نشود. واقعیت چگونه است؟**

(9 مهر 1390)

«**ایکس - شبهه**»: این سخنان معمولاً ناشی از عدم اطلاعات صحیح، حتی نسبت به علوم پایه‌ی مباحث مربوط به امامت، غیبت و ظهور است.

قرار نبوده و نیست که پس از ظهور حضرت مهدی(عج) قیامت فرا رسد. دقت شود که «ظهور» یک مسئله است و «حکومت» مسئله‌ای دیگر و قیامت و پایان جهان کلاً مقوله‌ای متفاوت. بدیهی است پس از آن که حضرت [انشاء الله هر چه زودتر] در کنار دیوار کعبه ظهور نمودند، سالیانی طول می‌کشد تا به حکومت برسند. چرا که طبعاً طاغوت‌های زمان، حیره‌خواران آنها، دنیاپرستان، مردمان جاهل، عوام‌های متعصب، خرافه‌پرستان و ... به این زودی و راحتی حکومت را دو دستی تقدیم ایشان ننموده و تسلیم نمی‌شوند و جنگ‌هایی بس شدید نیز رخ می‌دهد. چنانچه امروزه نمونه‌هایی را در مصر، لیبی، یمن، بحرین و ... شاهد هستیم. اما در نهایت ایشان و بارانشان هستند که به پیروزی رسیده و امام(عج) به حکومت می‌رسند و برقراری عدل و داد در سرتاسر گیتی که زمینه‌ی رشد و شکوفایی استعدادها را فراهم می‌آورد، آغاز می‌گردد.

عقول بشری به حدی رشد می‌کند که در طول خلقت نکرده است، علم چنان شکوفا می‌گردد که همه‌ی دستاوردهای قبلی با آن قابل قیاس نمی‌باشد. چنانچه در روایات آمده است که «علم 27 حرف است و تا ظهور حضرت، آنچه که از علم ظهور می‌یابد فقط 2 حرف آن می‌باشد و 25 حرف بقیه نزد حضرت بوده و پس از ایشان ظهور می‌یابد».

بدیهی است که دوره‌ی حکومت ایشان به درازا خواهد کشید، چنانچه در دعای فرج نیز از خداوند متعال مسئلت می‌نماییم که «و تمتعه فیها طویلاً - و بهره‌وری ما در دوره‌ی ایشان را طولانی نما».

پس از پایان دوره‌ی حکومت و شهادت حضرت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز قیامت برپا نمی‌شود، بلکه دوران «رجعت» فرا می‌رسد.

باید بدانیم که محال است حتی یک لحظه انسانی روی زمین باشد، اما امام نداشته باشد. چنانچه در قرآن کریم تصریح می‌فرماید که در قیامت نیز افراد و امت‌ها با امامشان [چه امام حق و چه امام باطل] فراخوان شده و با آنان محشور می‌گردند. مضافاً بر این که اگر قرار باشد امتی امام داشته باشد و امت دیگری نداشته باشد، به آن گروه دوم ظلم می‌شود و از خداوند متعال هیچ ظلمی صادر نمی‌گردد:

«يَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئك يقرؤن كتابهم و لا يظلمون قتيلاً» (الإسراء- 71)

**ترجمه:** [آن] روز هر گروهی را با پیشوای آنها بخوانیم پس هر کس را که کتابش به دست راستش داده شده باشد، آنان را بخوانند و [به اندازه] شکاف هسته [خرمایی] بر ایشان ستم نشود.

خداوند متعال در کلام وحی تصریح و تأکید می‌نماید که همه‌ی امور عالم و از جمله اعمال همه‌ی انسان‌ها و نیز نتیجه و آثار عمل آنها تا قیامت، نزد «امام آشکار» ثبت و جمع می‌گردد، پس محال است که امامی شهید شود و مردم حتی برای یک لحظه بدون امام بمانند.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس - 12)

**ترجمه:** ما میم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشموده‌ایم.

وانگهی قرار است که با ظهور حضرت و حکومتش، عدل و داد در جهان برقرار گردد، اگر قرار باشد که ایشان به شهادت برسند، مردم بی‌امام و هادی بمانند، ظالمین و جاهلین غلبه داشته باشند و ...، که این وعده‌ی الهی محقق نشده است. لذا بی‌تردید پس از شهادت ایشان دوران «رجعت» آغاز می‌گردد و برخی دیگر از امامان(ع) رجعت یافته و حکومت‌های طولانی خواهند داشت و سپس به ناگاه قیامت فرا می‌رسد، مردمان می‌میرند و آخرین کسی که از دنیا می‌رود نیز «معصوم» است. چنانچه در روایات تصریح شده است که حتی اگر دو نفر روی زمین باقی مانده باشند، یکی بر دیگری امام است و آخرین کسی که از دنیا می‌رود نیز امام(ع) است.

**شبهه 18:** حقانیت تشیع را «اظهر من الشمس» خواندید، آیا اگر در خانواده‌ی سنی به دنیا می‌آمید، سنت را اظهر من الشمس نمی‌خواندید؟ + حکایت یک مباحثه با عالمی از اهل سنت. (10 مهر 1390)

«**ایکس - شبهه**»: در ادامه ی این سؤال آمده که به طور قطع یقین دارم اگر در خانواده سنی به دنیا می‌آمید و با آن عقاید تربیت می‌شدید، اکنون از سنت دفاع می‌کردید.

اگر منظور شخص نویسنده یا پاسخ دهنده‌ی فعلی است، ممکن است چنین باشد که شما می‌فرمایید و نمی‌توان به طور قطع و یقین بیان داشت که خیر الا و لا بد بنده حق شناس می‌شدم. اما اگر این قاعده را یک قانون جبری تلقی نمایید، اصلاً چنین نیست. چرا که انسان مختار و به صورت دائم در حال انتخاب است و حق ندارد که تابع محیط شود. و به همین دلیل است که در مقابل انتخاب خود مسئول و پاسخگو می‌باشد، وگرنه حساب و کتاب و بهشت و جهنم معنا و جایگاهی نداشت.

دقت شود که در اسلام و به ویژه در تشیع، اصول عقاید تحقیقی است. یعنی انسان باید خودش برسد و تقلید در اصول به هیچ وجهی جایز نیست. خواه مسلمان، ملاصدرا<sup>(ع)</sup> باشد و یا یک پیرزن عوام که با توجه به چرخ ریسندگی خود به قانون «حرکت و محرک» و ناگزیری از وجود خداوند متعال پی برده بود.

اجازه دهید حکایتی شیرین تقدیم نمایم:

یکی از علمای اهل سنت ترکیه‌ای از یک نفر عامی (غیرطلبه یا روحانی) ایرانی سؤال کرد: بدون تعصب پاسخ بده، آیا چون پدر، مادر و محیط تو شیعه بودند، تو شیعه شدی، یا تحقیق کردی؟ فرد گفت: در تشیع اصول عقاید تحقیقی است. لذا تحقیق کردم. به آن عالم محترم کمی هم برخورد. چرا که سخن این شخص بدین معنا بود که تحقیق کردم و تشیع را حق دیدم. پرسید: چگونه تحقیق کردی و به چه چیز رسیدی که این نتیجه را گرفتی؟ گفت: البته که نمی‌توانم 20 سال تحقیق را در چند دقیقه به تو بگویم. اما به یک نکته اشاره می‌کنم، به شرطی که تو هم بدون تعصب باشی. سپس پرسید: پس از رحلت پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، اطاعت از چه کسی واجب شد؟ او گفت: از اولین خلیفه‌ی بعد از آن حضرت یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه. وی گفت: من هم رفتم سراغ او، دیدم طبق اسناد معتبر خودتان، او اولین کسی است که در ماجرای غدیر خم با علی<sup>(ع)</sup> بیعت کرد و به امام علی<sup>(ع)</sup> تبریک گفت. سپس پرسید: بعد از ابوبکر چه؟ گفت: عمر فاروق رضی الله عنه. گفت: من هم رفتم سراغ او و دیدم نه تنها او نفر بعدی از بیعت کنندگان بود، بلکه افزود: «بخ بخ یا علی، هذا فوز عظیم...» یعنی، به به، به به، یا علی، این فوز عظیمی است که خداوند به تو داده است. و همچنین بارها تأکید کرد که «لولا علی قد هلك العمر» اگر علی نبود، قطعاً عمر هلاک شده بود. عثمان هم که مکرر متوسل به حضرت علی<sup>(ع)</sup> بود. و پس از آن سه نفر؟ گفت: علی کرم الله وجهه. گفت در این که متحدیم.

سپس این شیعه ادامه داد: بیائیم بر سر مذاهب. اولین امام مذهب شما که به او امام اعظم می‌گویید، ابوحنیفه است که گفت: اگر دو سال نزد امام صادق<sup>(ع)</sup> درس نخوانده بودم هلاک شده بودم. امام شافعی شما نیز می‌گوید: اگر حب علی و آل علی رافضی بودن است، من خود اول رافضی هستم. و همین‌طور بقیه. لذا من دیدم چرا من بگویم اینها و اینها بگویند علی؟! خوب خودم می‌گویم: علی<sup>(ع)</sup>... آن عالم وی را قسم می‌داد که دیگر در جایی و به ویژه در میان جوانان اهل سنت به این روش بحث نکنی. و البته آن عالم بعدها شیعه شد.

پس اصول دین تحقیقی است و نه تقلیدی. لذا اگر فردی میان خانواده‌ای کافر نیز به دنیا بیاید و در یک محیط کفر نیز تربیت شود، باز مکلف است که با بصیرت به عالم و حیات و خود و خلقت نگاه کند و همان‌گونه که برای درآوردن نان یا کسب معاش فکر می‌کند و بهترین راه‌ها را می‌جوید، به غیر از بدن نیز فکر کند و به حقایق هستی پی‌برد و راه راست را پیدا کرده و در آن حرکت نماید. اهل سنت نیز اگر واقعاً معتقد به مذاهب خود هستند، باید بروند دست کم کتاب‌های معتبر خودشان را بخوانند، نه این که فقط یک اسم یا لفظ را بر خود حمل کنند و بعد اجازه دهند که وهابیت هر دروغ و افترای تفرقه افکنی را بر آنها القا کنند.

**شبهه 19: چرا خدا دیده نمی‌شود؟ آیا اگر دیده می‌شد بهتر درکش نمی‌کردیم؟ (12 مهر 1390)**

**«ایکس - شبهه»:** در این عالم هستی، هیچ چیزی مشهودتر از خداوند باری تعالی وجود ندارد.

مشکل اینجاست که ذهن گاهی گمان می‌کند که «دیده شده» فقط چیزی است که نور بر او بتابد و در چشم منعکس گردد. در حالی که فقط اشیای مادی چنین دیده می‌شوند و اگر قرار باشد خداوند نیز به واسطه‌ی تابش نور و انعکاس آن در چشم مادی دیده شود، باید جسم باشد. و هر جسمی به طور حتم و قطع، پدیده است و هر پدیده‌ای نیز معلول و نیازمند به علت است و همه‌ی پدیده‌ها محدود و ناقص هستند و لذا محکوم به فنا نیز می‌باشند و بدیهی است که اساساً چنین موجودی خدا نیست. البته ما در این عالم چیزهای بسیاری می‌بینیم که مادی نیستند. مثل عقل، فکر، حب، بغض و ... مگر ما رابطه‌ی بین علت و معلول یا حرکت و محرک یا نظم و ناظم را با چشم سر می‌بینیم؟ مگر ما دوست داشتن یا بد آمدن را که مشهود عقل و قلبان است را با چشم سر می‌بینیم؟

اما بیان شد که در این عالم هستی هیچ چیزی مشهودتر از خداوند متعال نیست. اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف - دیدن، همیشه دیدن نشانه‌ها است و نه مشاهده‌ی ذات.** لذا نه فقط خداوند متعال، بلکه ما از هر چیزی فقط نشانه‌هایش را می‌بینیم. شما از یک درخت به جز نشانه‌هایش چه می‌بینید؟ اگر شما از سفری در جنگل بازگردید و از شما سؤال شود که آیا درخت هم دیدید؟ پاسخ می‌دهید: فراوان. اصلاً جنگل یعنی جایی که درخت زیاد دارد. حال بپرسند: لطفاً درختی را که دیدید تعریف کنید. بدیهی است که به جز ارانه‌ی نشانه‌های آن تعریفی نمی‌توانید ارائه دهید. می‌گویید: درخت گیاهی است، دارای ریشه، تنه، شاخه، برگ، سایه دارد، احتمالاً میوه هم دارد و ... - اگر دقت کنید، همه‌ی آنچه بیان داشتید، نشانه‌های یک درخت بود نه خود درخت یا ذات درخت. [به نشانه در عربی اسم و آیه نیز گفته می‌شود]. یا اگر بگویند: شما خود را که دیده‌اید، لطفاً به ما معرفی کرده و نشان دهید: می‌گویید من انسان هستم، مرد/زن هستم، سفید پوست یا سیاه‌پوست یا گندمگون هستم، ایرانی هستم و .... و آنچه که می‌توانید نشان دهید، فقط جسم یا اثری از خودتان است و هیچ گاه موفق به معرفی یا نشان دادن ذات خودتان نمی‌گردید.

گیاه، درخت، تنه، شاخه، انسان، مرد/زن، جسم، وزن، رنگ و ... همه اسم و نشانه است. اما هر اسمی مفهومی را در ذهن شما روشن می‌کند که موجب معرفت، شناخت و دیدن شما می‌شود. وقتی اسم چیزی گیاه شد، می‌فهمید که حیوان یا انسان نیست و از کدام گروه است.

حال که ذات یک موجود کوچک مثل سنگ یا پشه قابل رؤیت با چشم سر نمی‌باشد، چطور انتظار می‌رود که ذات مقدس حق تعالی که هستی محض و کمال محض است با چشم سر دیده شود؟

**ب -** خداوند متعال نیز با اسم‌ها، نشانه‌ها و آیاتش دیده و شناخته می‌شود. لذا با هر چیزی، اول او دیده می‌شود. چرا که به هر چه بنگریم، اول «هستی» را می‌بینیم که در او تجلی یافته است. سپس نشانه‌های هستی (خدا) را در او می‌بینیم. جمال و زیبایی که در ظاهرش تجلی یافته می‌بینیم، علم، حکمت، قدرت و سایر نشانه‌هایی که در او تجلی یافته است را می‌بینیم. چنانچه هنر یک نقاش یا صنعتگر را در تجلی هنر یا صنعتش می‌بینیم. وگرنه هنر که به خودی خود قابل رؤیت با چشم سر نیست. اما با دیدن نشانه، با چشم قلب (فهم) دیده می‌شود.

ابن ابی‌العوجاء که از دانشمندان مادی (ماتریالیسم امروزی یا دهری قدیم) بود، عین همین سؤال را از امام صادق (علیه‌السلام) می‌پرسد. امام<sup>(ع)</sup> به او می‌فرماید: چگونه پنهان گشته بر تو کسی که خودش را در وجود خودت به تو ارائه و نشان داده است؟ و سپس یکی پس از دیگری نشانه‌های خدا را برایش می‌شمرد: پیدا شدنت پس از نبودن و نیستی، بزرگیت پس از کوچکی، ناراحتی پس از خوشحالی و خوشحالی پس از ناراحتی، دوست داشتن پس از بغض و دشمنی پس از دوست داشتن، به یاد آمدن آنچه در ذهنت نبود و فراموش کردن آنچه نیک می‌دانستی از ذهنت ... و خلاصه ابن ابی‌العوجاء به رفیقش گفت: دیدم یکی پس

از دیگری نشانه‌هایی که در وجودم بود و نمی‌توانستم انکار کنم آنچه را برایم شمرد و دیدم به زودی در این بحث مغلوب می‌شود، لذا ادامه ندادم و گفتگو با او را ترک کردم.

به حضرت امام علی (علیه‌السلام) می‌گویند: شما مرد عاقل و عالمی هستی، چگونه خدای ندیده را می‌پرستی؟ بدین مضمون فرمود که «والله اگر ندیده باشم نمی‌پرستم»، ولی او به چشم قلب (فهم) دیده می‌شود و نه چشم سر.

اگر دقت کنیم ما نیز در تشهدات خود می‌گوییم «اشهد ان لا اله الا الله»، یعنی من شهادت می‌دهم. و نمی‌گوییم که من می‌دانم یا علم دارم و شهادت نیز فقط پس از دیدن اعتبار داشته و صادق است. چرا که همه او را می‌بینیم. با دیدن نشانه‌ها، اسماء و آیاتش. مثل دیدن هر چیز دیگری. و قبل از هر چیز و بیش از هر چیز نیز فقط او را می‌بینیم. چون هر چه می‌بینیم، اثر، نشانه، آیه و اسم اوست.

www.x-shobhe.com



**شبهه 20:** چگونه می‌توانم یک مسلمان واقعی شوم، از کجا شروع کنم؟ راه را نشان دهید. در ضمن تاکنون مرجع تقلید نداشتیم؟ (22 مهر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** شاید یکی از بهترین راه‌ها، ابتدا خلوتی با خود، ارتباطی با خدا، تعیین و تبیین بیشتر هدف و سپس عزم و اراده در ایمان و عمل به آنچه که از اصول و فروع می‌دانیم باشد.

دقت کنیم که همیشه و همیشه، چه در حرکات مادی و چه در حرکات معنوی، انسان به سوی هدفش حرکت می‌کند و همیشه چیزی را هدف می‌گیرد که آن را دوست دارد و نه چیزی که آن را می‌داند و یا عقلش به صحت آن حکم می‌کند. چنانچه هر متخلفی می‌داند که راستی و درستی، مهربانی، نوع دوستی، کرم، محبت و ... خوب است و خیانت، جنایت، سرقت، ظلم و ... بد است. اما چون براساس منافع اهدافی دارد که آنها را دوست دارد، به سراغ آنها می‌رود. به عنوان مثال ساده‌تر از اعمال متداول بین مردم دنیا: کدام مشروب خواری نمی‌داند که مشروبات الکلی ضرر دارد، کدام دزدی اگر اموالش مورد سرقت قرار گیرد ناراحت نمی‌شود، کدام ظالمی وجود دارد که اگر خودش مورد ظلم واقع شود، فریاد برنیاورد؟ پس همگان خوب و بد خود را می‌دانند، چنانچه فرمود:

«و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْتَهَا \* فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس - 7 و 8)

**ترجمه:** و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید \* و در اثر داشتن چنان نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

اما چنانچه بیان شد، انسان به سوی آنچه می‌داند نمی‌رود، بلکه فقط به سوی آنچه دوستش دارد یا نسبت به آن محبت دارد می‌رود.

پس گام اول پس از خداشناسی که با تأمل و تدبر در آیات و نشانه‌های او چه در کتاب وحی و چه در کتاب خلقت کاملتر می‌گردد، برقراری ارتباط بیشتر با او و تقویت محبت او در جان است. باید در هر کاری فقط «خدا» را هدف گرفت تا ایمان به بازگشت به سوی او «معاد» نیز تقویت شود.

خداوند متعال خود می‌فرماید که علت اصلی انحراف آدمیان این است که چیزهای دیگری را به جز «الله» هدف می‌گیرند [مثل: شهوت، قدرت، ثروت و سایر مظاهر دنیا]، و سپس آن چیزها را دوست دارند، مانند دوست داشتن خدا، اما مؤمنین شدت محبتشان به «الله» است:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره - 165)

**ترجمه:** و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند نسبت به او محبت شدید دارند، و اگر ستمکاران در همین دنیا آن حالت خود را که در قیامت هنگام دیدن عذاب دارند ببینند می‌فهمند که تمامی نیروها از خداست و خدا شدید العذاب است.

به همین منظور به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که به مردم بگو: هر کس خدا را دوست دارد، دنبال من بیاید. دقت کنید که نمی‌فرماید: «هر کس خدا را قبول دارد»، بلکه می‌فرماید: هر کس خدا را دوست دارد. چرا که بسیاری از کفار و اهل معصیت و در رأس همگان «ابلیس رحیم» نیز خدا را قبول دارند، ولی نفس خود را بیشتر دوست دارند، لذا در پی هوای نفس می‌روند.

خداوند متعال نیز پاسخ و اجر این محبت را نه بهشت و نعماتش، بلکه «محبت» متقابل قرار داده است - یعنی رابطه‌ی عاشق و معشوق - که موجب بخشش همه‌ی گناهان نیز می‌گردد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران - 31)

**ترجمه:** بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان بیامزد که خدا آمرزگار و مهربان است.



خداوند متعال که هادی بشر است، مکرر در قرآن کریم تأکید و تصریح دارد که همه‌ی انحرافات بشر نیز به خاطر محبت به دنیا و مظاهرش است و پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> نیز فرمودند: «حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» یعنی محبت دنیا ریشه‌ی همه‌ی گناهان است.

پس باید «محبت» به خداوند را تقویت و تشدید نمود که آن هم با برقراری ارتباط بیشتر، اطاعت بیشتر اوامر و پرهیز از نافرمانی (گناه) میسر می‌گردد.

اما راجع به تقلید نیز در نظر داشته باشید که تقلید فقط در احکام جایز است و نه در اصول عقاید. لذا اصول دین تحقیقی است.

پس همگان باید به قدر فهم و توان خود خداشناس و معادشناس باشند، اما همگان مجبور نیستند که بروند در رشته‌ی فقه تحصیل کنند و مجتهد شوند، چنانچه همگان باید به حکم عقل از اهمیت سلامتی مطلع باشند، اما همگان مجبور نیستند پزشک، حقوقدان، فزیکدان یا شیمی دان شوند. اما اگر کسی پزشک نشد، باید به پزشک رجوع کند، اگر کسی مهندس ساختمان نشد، باید به مهندس رجوع کند ... و اگر کسی مجتهد نشد و عمل به احتیاط نیز برای او مشکل بود (که هست) باید به مرجع رجوع کند. مرجع نیز یعنی از میان مراجع حاضر، یکی را که اغلب مجتهدین تقلید از وی را جایز می‌دانند انتخاب کرده و به وی رجوع کند. و این کار را باید حتماً و سریع انجام داد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

**شبهه 21:** وقتی خداوند کریم در قرآن می‌فرماید «من از رگ گردن به شما نزدیکترم»، دیگر چه نیازی به «توسل» داریم؟ (24 مهر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** توسل، یعنی وسیله جستن برای رسیدن به هدف. همان‌طور که در سؤال قید شده است، خداوند متعال در کلام وحی فرموده:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ تَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق - 16)

**ترجمه:** و به یقین ما انسان را آفریدیم، و می‌دانیم آنچه را که نفس او بدان اندیشه می‌کند [چه چیزی نفس او را وسوسه می‌کند]، و ما بدو از رگ گردنش نزدیکتریم.

اما همین خدای علیم و حکیم که همه‌ی حالات و نیازها و عوامل رشد و یا سقوط انسان را می‌داند، در همین کلام وحی و قرآن مجید، به مؤمنینی که قصد او را دارند و می‌خواهند مراحل کمال و قرب الهی را طی کنند فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - 35)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید باشد که شما رستگار شوید.

از همین جا معلوم می‌شود که «توسل» لازمه‌ی رشد و قرب الی‌الله است و ما نباید یک آیه را بگیریم و آیه‌ی دیگر را رها کنیم. چرا که آیات الهی، همه نشانه‌های هدایت هستند. اما برای روشنتر شدن موضوع نکات ذیل نیز ایفاد می‌گردد:

**الف -** نباید چنین فرض کنیم که خداوند موجودی است که در فضا و مکان خاصی قرار دارد (که آن وقت محدود می‌شود)، و ما وسیله‌ای مثل نردبان می‌خواهیم به او نزدیک شویم. و بعد بگوییم او که خودش گفته به ما نزدیکتر از رگ گردن است. بلکه خداوند متعال هستی محض و کمال مطلق است و هر چه است تجلی نور اوست. اما دلیل نمی‌شود که مخلوق ضعیف نیز به او نزدیک باشد. یعنی نزدیکی او به مخلوق دلیل بر آن نیست که حتماً مخلوق نیز در عین کمال باشد. بلکه مخلوق (انسان) ضعیف است و باید مراحل کمال را پیماید.

**ب -** اگرچه مثال کافی و وافی نیست. اما فرض کنید در مشت شما بذر گیاهی به اندازه‌ی یک ارزن وجود دارد. در این ارزن قابلیت سرریز کردن، ریشه دادن، ساقه برافراشتن، برگ دادن و به بار نشستن وجود دارد، اما برای به فعلیت رسیدنش نیاز به وسایلی مانند اراده‌ی شما برای کاشتن، زمین، آب و آفتاب دارد و همه‌ی وجودش نیز در اختیار و مشت شماست که انسانی دارای عقل، علم، حکمت، قدرت و ... هستید. آیا احاطه‌ی شما بر این بذر، او را از وسایل حیات و رشد و کمال بی‌نیاز می‌کند؟!

**ج -** خداوند متعال فرمود: «من از رگ گردن به او [انسان] نزدیکترم»، لذا خودش برای تجلی و تحقق اراده‌هایش به هیچ وسیله‌ای نیاز ندارد، اما ما از او «کمال» دوریم و نیازمند نیز هستیم.

**د -** پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِذَا اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَابِقِهَا» (این روایت با مضامین متفاوت نیز نقل شده است) - یعنی: خداوند ابا دارد کاری را بدون وسیله به اجرا درآورد. اما این نیاز به خاطر ضعف مخلوق است که ناشی از ضعف مرتبه‌ی وجودی اوست. لذا مخلوق - براساس نظام حکیمانه‌ی خلقت - نمی‌تواند هیچ فیضی را بدون «وسیله» دریافت نماید، حتی از طبیعت. نوشیدن یک جرعه آب و یا خوردن یک لقمه نان و یا آموختن یک حرف نیز مستلزم وجود و تأثیر هزاران هزار وسیله است. چنانچه همین ارتباط بین شما با سایت خودتان هزاران «وسیله و واسطه» در میان دارد. از این رو شاهدیم که حتی اگر کسی بخواهد ضرورت نیاز به وسیله را رد کند، باید به هزاران وسیله‌ی دیگر چون: استدلال - که کار عقل و فکر است -، مثال، بیان، قلم، وسایل ارتباطی و ... متوسل گردد.

**و -** پس هیچ امری در این عالم هستی بدون «توسل به وسیله» انجام نمی‌گردد. هدایت الهی نیز بدون وسیله انجام نگرفته است. رسول، وحی، کتاب، امام، نماز، روزه، جهاد و سایر احکام و ... همه وسایل رشد و قرب به سوی کمال است. لذا برای رشد و رسیدن به کمال باید به آنها متوسل شد.

**نتیجه:** لذا چنانچه شاهدیم در هیچ امری گریزی از توسل نیست، اما وقتی بحث ضرورت اتصال، ارتباط و پیروی اهل بیت (ع) که در مجموع بدان «توسل» می‌گوییم پیش می‌آید، عده‌ای شبهه می‌کنند که چرا باید توسل کنیم؟! چرا که می‌خواهند این ارتباط نباشد، تا توسل به امامان خودشان صورت پذیرد.

**شبهه 22: اهل سنت و شافعی هستیم و علاقمند به علی(ع) و اهل تحقیق. بزرگان ما گفته اند: خارج از چهار مذهب اهل سنت از اسلام خارج است. راهنمایی کنید. (26 مهر 1390)**

**«ایکس - شبهه»:** محبت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)، نه تنها اختصاصی به شیعه و سنی ندارد، بلکه حتی غیر مسلمانان بسیاری در جهان عاشق شخصیت والای ایشان هستند و مسلمانان اهل سنت نیز ایشان را چهارمین خلیفه ی خود می دانند. لذا فقط وهابی ها هستند که نه شیعه هستند و نه سنی، بلکه یک گروه دست ساز انگلیس هستند که هیچ محبتی به شخص رسول الله(ص) نیز ندارند، چه رسد به اهل بیت آن حضرت. اما خوب است به نکات ذیل کاملاً توجه و در مضامین آن تأمل نمایید.

**الف -** اگر بخواهیم قبول کنیم که خارج از چهار مذهب از اسلام خارج است، باید هر چهار مذهب را نیز از اسلام خارج بدانیم، چون هیچ یک از رؤسا یا امامان چهار مذهب [حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی] چنین سخنی نگفته اند. پس این سخن و ادعا خودش از اسلام خارج است. دقت کنید که این شعار بی منطق ساخته ی حکومت های جور پس از آنان بوده است. نه اولین امام مذهب می دانست که پس از او سه نفر می آیند و نه آخرین آنها می دانست که دیگر کسی اجتهاد نمی کند. لذا هیچ کدام چنین سخن غیرمعمولی نگفتند.

**ب -** دقت داشته باشید کسانی که شما آنان را امام مذهب می خوانید، خودشان نیز مدعی بنیان گذاری یک مذهب نبودند، چرا که اگر چنین ادعای داشتند، بدعت گذار می شدند. بلکه آنان فقط مدعی فقاقت بودند. یعنی مانند فقها و مراجع ما در تشیع. ابو حنیفه که اولین امام مذهب است، خود نزد امام صادق(علیه السلام) درس فقه خوانده بود و می گفت: اگر دو سال نزد ایشان درس نخوانده بودم، هلاک می شدم. اما حکومت های جور برای این که فقیه یا مرجعی در میان اهل تسنن پیدا نشود و مردم را بیدار نکنند و مزاحم حکومت آنان نگردد، پس از آخرین آنها گفتند: باب اجتهاد بسته شد. دیگر هیچ فقیهی نباید بیاید. حالا کی به آنها اجازه داده بود که باب اجتهاد و تفقه در دین را ببندند، خود مبحث جداگانه ای است. از آن به بعد گفتند: اسلام یعنی همین چهار مذهب!

**ج -** لذا نمی توان گفت: اسلام چهار مذهب دارد. بلکه این چهار نفر فقط مجتهد بودند. اولین آنها که ابوحنیفه است و اهل سنت به وی «امام اعظم» می گویند [چنانچه بیان شد] یکصد و پنجاه سال پس از پیامبر اکرم(ص) به اصطلاح رساله ی خود را منتشر کرد و هواداران و مقلدینی به دست آورد. حالا سؤال اینجاست که اگر اینها مذاهب اسلام هستند و اسلام نیز فقط همین چهار مذهب است، پس در این 150 سال مسلمانان چه می کردند؟! آیا خداوند هدایت آنها را رها کرده بود و هیچ امام و پیشوایی برای آنها تعیین نکرده بود؟! اگر قرار است که مسلمان بدون امام و پیشوای تعیین شده از سوی خدا باشد، پس چرا این چهار مجتهد در فقه تسنن را «امام» می خوانند؟! چه کسی این مقام را به آنان داد؟ خداوند متعال؟ حضرت رسول اکرم(ص) یا ...؟ لذا آنان هیچ گاه چنین ادعایی نداشتند و فقط مجتهد بودند.

**د -** لذا شما دقت فرمایید که وجود مجتهدین و فقهای متفاوت، به هیچ وجه منافی مبحث «امامت و ولایت» که در قرآن کریم مکرر به آن تصریح شده است و همچنین تعیین جانشینی از سوی خداوند حکیم و هادی که در غدیر خم توسط رسولش(ص) انجام گرفت و در همه ی کتب معتبر اهل سنت نیز ثبت است نمی باشد و مسلمان موظف و مکلف است که ابتدا تکلیف خود را با «ولایت و امامت» معین و مشخص نماید و سپس مرجعی برای تقلید در احکام انتخاب نماید.

**شبهه 23:** شبهه می‌کنند: این چه خدایی است که مرگ را این چنین سخت قرار داده، نکیر و منکر چنان وحشتناک گذاشته و فشار قبری قرار داده که شیر مادر از ناخون‌ها بیرون می‌زند؟ (با استناد به کتاب سیاحت غرب). (26 مهر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** باید ابتدا مشکل ذهنی خود را پیدا کنند و بدانند که اکنون مشکلشان با کدام این مباحث است؟ اساساً وجود خداوند را منکرند؟ یا چگونگی را نمی‌پسندند که می‌پرسند «این چه خدایی است»، یا با سختی مرگ، کراهت و ترسناکی، هیبت نکیر و منکر و فشار قبر، یا با مرحوم آیت الله قوچانی<sup>(ه)</sup> و کتاب سیاحت غربش مشکل دارند؟ چرا که پاسخ هر کدام متفاوت است.

اگر منکر وجود خداوند متعال هستند، نباید به مابقی مسائل که بیان آیات یا احادیث است بیاورند. و البته باید توجه داشته باشند که انکار آنها نه خداوند منان را نیست می‌نماید، و نه سختی جان کندن را آسان می‌کند و نه عذاب قبر را برمی‌دارد و نه قوانین خلقت را تغییر می‌دهد.

در هر حال اگر قائل هستند که خداوند حکیم و عادل وجود دارد که جهان را براساس حکمتش خلق نموده است، باید ابتدا بپذیرند که او ما را خلق کرده است و نه ما او را، لذا اوست که باید ما و چگونگی ما را بپسندد، نه این که ما بپسندیم و سؤال کنیم «این چه خدایی است»؟ و البته خداوند کریم، هستی محض، کمال محض و سبحان است و هیچ عیب و نقصی به او راه ندارد که ما معترض آن گردیم.

اگر معرفت و دیدگاهمان نسبت به باریتعالی تصحیح گردد، این شبهات نیز بدین شکل پیش نمی‌آید، چرا که می‌فهمیم او حکیم، علیم، بصیر، عادل، سبحان و متعال است، او خیر محض است و از او هیچ شرّی صادر نمی‌گردد، و به احدی کمترین ظلمی نمی‌کند، بلکه این انسان است که به خودش ظلم می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس - 44)

**ترجمه:** بی‌گمان خدا چیزی [کمترین حدّی] به مردم ستم نمی‌کند و لیکن مردم به خودشان ستم می‌کنند.

به این مثال دقت نمایید: انسان عاقل می‌داند که مشخصات و ویژگی‌های بدنش چیست؟ حدود و ثغور آن کدام است؟ در مقابل چه حوادثی چقدر تحمل دارد؟ لذا می‌فهمد که اگر ویروس کوچکی وارد بدنش شد، بیمار می‌شود. اگر بی‌احتیاطی کرد و زیر یک خودروی سنگینی رفت، بدنش له می‌شود و ...، لذا دقت و احتیاط می‌کند که ویروس وارد بدنش نگردد و اگر شد سریع معالجه می‌کند و به هنگام رانندگی و یا عبور از جاده و خیابان مواظب و مراقب و محطاط است که تصادف نکند و زیر ماشین نرود. آیا می‌تواند سؤال کند که «این چه خدایی است که بدن من را چنین آفریده که با ویروس دچار اختلال می‌شود و یا اگر زیر ماشین رفت یا آوار روی او ریخت له می‌شود»؟!

روح آدمی نیز همین‌طور است، با یک ویروس (گناه) بیمار می‌شود، لک سیاه روی آن می‌نشیند و اگر سریع معالجه [توبه] نکند، او را از پای درمی‌آورد و نیز چنین است که زیر بار گناهان له می‌شود. و خداوند هادی نیز توسط رسولان درونی «عقل و فطرت» و نیز رسولان بیرونی و کتاب و امام به او آموخته است که چگونه این مسیر را بدون مشکل طی نماید و به کمال برسد. پس در کار خدا هیچ مشکلی نیست، بلکه همه‌ی مشکلات در کار ماست.

این ما هستیم که برای خود سختی جان کندن، مواجه با نکیر و منکر و عذاب قبر و برزخ و قیامت را فراهم می‌کنیم و می‌توانیم کاری کنیم که جان از بدنمان به آرامی خارج گردد، انتقالمان به عالمی دیگر با تشریفات خاص صورت پذیرد، به جای نکیر و منکر با «بشیر و مبشر» که بسیار زیبا و صمیمی هستند مواجه گردد و قبر برای ما فقط دروازه‌ی ورود به بهشت برزخیمان باشد.

پس باید گفت: این چه بنده‌ای است که بی‌عقلی و نافرمانی می‌کند و به جای بندگی خدا، بندگی هوای نفس می‌نماید، انتظار دارد که خوب و بد در او هیچ نقش و تأثیری نداشته باشد و به جای سعادت، شقاوت را برمی‌گزیند؟!

**شبهه 24:** فرق کسی که اعتقادی ندارد، اما دانشمند و خیر است و شاگردانی بسیاری تربیت کرده با مؤمن و اهل نمازی ولی بد اخلاق در قیامت چیست؟ (11 آبان 1390)

«**ایکس - شبهه**»: باید ابتدا ببینیم چه اصراری داریم که حتماً صفات بی اعتقاد را با دانشمندی، خیری، معلمی ... و صفات انسان مؤمن، معتقد و اهل نماز و روزه را (که در متن سؤال آمده بود) با بد اخلاقی پیوند داده و توصیف نماییم؟! اما در هر حال به نکات ذیل دقت فرمایید:

**الف -** بدیهی است دانشمندی که هیچ اعتقادی به خدا، رسول و قیامت ندارد، دانش چندانی هم ندارد، بلکه فقط در شناخت طبیعت و یا ابزار شناسی پیشرفت قابل توجهی داشته است. شناختی که در اغلب موجودات به مراتب بیش از انسان وجود دارد.

بدون شک انسان دانشمند کسی است که در «هستی شناسی» پیشرفتی حاصل کرده باشد، از «جهان بینی» منطبق با حقایق و واقعیت ها برخوردار باشد و راه طی مراتب کمال تا تقرب هر چه بیشتر به کمال مطلق را بداند و به دانش خود نیز عمل نماید و بالتبع دانش تجربی او در همین مسیر [هدفدار] باشد. لذا خداوند متعال که جهان را بر اساس علم، حکمت و قدرت خویش خلق نموده و چگونگی آن را از عالم ماده‌ی دنیا تا عالم قیامت تبیین نموده و چه باید کردها و نباید کردها را جهت رشد و کمال انسان وضع نموده است، و به انسان علم و قدرت تبیین داده است و به توجه در آیات و نشانه‌های او در خلق و کسب علوم سفارش نموده است، می فرماید به این که الهی به جز الله وجود ندارد علم داشته باشید. و در این سخن نکات بسیار ژرفی برای اهل علم نهفته است:

«**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبَكُمْ وَ مَوَاقِعَكُمْ**» (محمد ص، 19)

**ترجمه:** پس بدان که هیچ معبودی جز او نیست و برای گناه خود و مؤمنین و مؤمنات استغفار کن که خدا به سکونت و انتقال شما آگاه است.

دانشمند واقعی کسی است که دست کم خودش را شناخته باشد که هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است. چنانچه پیامبر اکرم (ص) «من عرف نفسه، فقد عرف ربه». و به قول حضرت امیر (علیه السلام) (مضمون) خوشا به حال کسی که می داند از کجا آمده است، در کجا هست و به کجا می رود؟ طبعاً کسی که حداقل اطلاعاتی در این زمینه ندارد، زیاد هم دانشمند نیست. بلکه چنانچه بیان شد، در خصوص کمترین حد وجود که ماده است و آن هم نه کامل، بلکه در برخی موارد و به صورتی محدود اطلاعاتی به دست آورده است. و بشریت از این قبیل دانشمندان بی اعتقاد به مراتب بیش از توده‌های عوام مردمی خسارت دیده است.

**ب -** در عین حال همین حد از علم نیز ارزشمند است، اما ارزش ماندگار بستگی به ماندگاری هدف دارد. اگر هدف فانی بود، انسان و علمش نیز فانی می گردند. باید توجه داشت که انسان در حیات اخروی به گونه‌ای و با چیزی هست که برایش مانده است. لذا طبعاً اصل علوم مربوط به عالم ماده، با مرگ از بین می رود و در عالمی که مادی نیست، فیزیک و شیمی به کار او نمی آید، مگر آن که هدفش و عملکردش در کسب علوم تجربی و بازآموزی به دیگران و کاربردها و بهره‌وری‌هایش برای او مانده و مفید حالش واقع گردد. آن وقت کسب علوم تجربی و انتقال به غیر و استفاده از آنها نیز بسیار ارزشمند و مفید خواهد بود.

**ج -** اما وقتی سخن از نتیجه ی اعتقادات، اعمال و رفتار در قیامت به میان می آید، پس از توجه به این که خالق متعال به همه ی احوال انسان آگاه است و نه تنها به احدی ظلم نمی کند، بلکه رحمت او وسعت دارد، توجه به این مهم نیز لازم و ضروری است که انسان اجرش را از کسی می گیرد که برای او کار می کند. نمی شود دیگری را عبادت کرد، دیگری را اطاعت کرد و برای دیگری کار کرد، اما اجر را از شخص ثالث انتظار داشت. لذا چنین دانشمندی، (اگرچه مال دنیا نیز نداشته باشد - که در سؤال آمده بود)، اجرش همین عزت، احترام و یاد خیر و تشکر خلائقی است که در دنیا به او می دهند. و اجر نیز الزاماً پول و ثروت نیست.

نه تنها یک دانشمند خوش اخلاق ماده‌گرا و بی اعتقاد، بلکه اگر کسی برای دنیا (ریا) نماز بخواند و روزه بگیرد نیز، اجرش همان است که در دنیا شامل و نصیبش می گردد.

**د -** اما راجع به انسان معتقد، مؤمن، اهل نماز و روزه، ولی بد اخلاق نیز باید دقت شود که انسان معتقد و مؤمن هرگز بد اخلاق نمی شود. لذا اگر با بد اخلاقی مواجه شدید [اگرچه ظاهر مؤمنی داشته باشد]، باید یقین بفرمایید که اعتقاد، ایمان و علمش بسیار ضعیف است.

اسلام برای رشد انسان آمده است که با کسب صفات کمال میسر می گردد. انسان باید تجلی حق تعالی باشد. علم، حیات، قدرت، زیبایی، غنا، رأفت، رحمت، کرم، جود و ... که بدانها توصیه شده است، همه اسمای الهی هستند که باید در انسان تجلی یابند. و پیامبر اکرم (ص) فرمودند که «اَتَى بَعَثَ لِاتَمِّ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ» یعنی من برای اتمام و اکمال مکارم اخلاقی مبعوث شده ام.

پس کسی که اخلاق ندارد، اعتقاد و ایمان درست و کاملی هم ندارد. به او نیز ظلمی نمی شود، و نتیجهی همه ی رفتارهای خوب و یا بدش به خودش برمی گردد:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره - 286)

**ترجمه:** خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است ...

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (البقره - 134)

**ترجمه:** در هر حال آنها امتی بودند و رفتند و هر چه کردند برای خود کردند شما هم هر چه بکنید برای خود می کنید شما از آنچه آنان می کردند بازخواست نخواهید شد.



**شبهه 25:** چرا خداوند متعال حضرت محمد (ص) را به نبوت و حضرت علی (ع) را به امامت برگزید و چرا دیگری را برگزید، علت این انتخاب چه بوده است؟ (14 آبان 1390)

«ایکس - شبهه»: به نکات ذیل توجه نمایید:

**الف -** بی تردید هر شخص دیگری به رسالت و امامت برگزیده می‌شد، همین سؤال راجع به او نیز صدق می‌کرد، که چرا این فرد یا افراد و چرا دیگری نه؟ پس خوب است که سؤال را برای ذهن خودمان چنین تصحیح کنیم که «ضرورت نبوت و امامت چیست و ویژگی‌های یک نبی یا وصی کدام است؟» که البته بحث مبسوطی است و ابعاد گسترده‌ای دارد که هر میزان توجه بدان سبب معارف گسترده‌ای می‌گردد.

**ب -** نبی، رسول و امام فرستادگان حق جهت رشد و هدایت مردم به سوی هستند، پس اوست که باید آنها را برگزیده و مکلف نماید. لذا فرمود:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الأنعام - 124)

**ترجمه:** الله عالمترین است که رسالتش را کجا قرار دهد.

پس این دقت نیز لازم است که انسان نمی‌تواند به همه‌ی علوم و حکمت‌های الهی اشراف داشته باشد، بلکه فقط به حد فهم خود، از آنچه خداوند متعال خود فرموده است، چیزهایی می‌فهمد.

**ج -** بدیهی است که هر نبی و امامی، باید کاملترین امت خود باشد، وگرنه نبوت و امامت او بر کسی که از او (حتی در یک مقوله‌ی علم تجربی) بالاتر باشد، معقول، منطقی، حکیمانه و ممکن نخواهد بود. طبعاً پیامبر و امامی که برای همه‌ی امت‌ها تا آخرالزمان برگزیده می‌شوند، اشرف مخلوقات و انسان‌های کامل هستند که در طول زمان از آنها کاملتر وجود ندارد و نخواهد داشت، لذا فقط اوست که می‌داند کدام یک از بندگان اشرف و اکمل هستند.

**د -** البته انتخاب الهی مانند انتخاب بشر نیست که گمان کنیم عده‌ای انسان آفریده و سپس نگاه کند که کدام بیشتر رشد کرده‌اند و آنها را برگزیند، بلکه به مقولات بسیاری و از جمله سلسله مراتب وجود برمی‌گردد. چنانچه حضرت محمد (ص) صادر اول و خلق اول است، نور اول است، تنها مخلوق بی‌واسطه است و حضرت علی (علیه‌السلام) از همین نور است و مظهر اتم تجلی اسمای الهی هستند و عالم همه از نور آنها و به واسطه‌ی آنها از نور الهی منور شده و وجود گرفته‌اند. لذا کمال هدایت نیز توسط اکمل مخلوقات انجام می‌پذیرد.

**شبهه 26:** برخی از امامان از کودکی به امامت رسیده‌اند، معلوم است که عصمت به آنها داده شده که گناه نمی‌کنند، پس این هنری نیست. اگر به ما هم داده می‌شد گناه نمی‌کردیم. (18 آیات 1390)

**«ایکس - شبهه»:** عصمت فقط به معنای گناه نکردن نیست و اساساً گناه نکردن برای دیگران نیز میسر است. چرا که خداوند متعال به همگان فرموده است که گناه نکنید و بدیهی است که او امر به ناشدنی نمی‌نماید. بلکه عصمت مصونیت از خطا و اشتباه نیز هست که مبتنی بر علم است. حال خواهند گفت: پس به هر حال چنین علمی به آنها داده شده و به ما داده نشده است. کاملاً درست است. منتهی علم نفی اراده نمی‌کند. چنانچه ما نیز به همهی علمی که داریم عمل نمی‌کنیم و هنر در این است که انسان به علم خود عمل کند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بدین مضمون فرمودند که هر کس به علمی که دارد عمل کند، خود عارفی خواهد شد.

ابلیس نیز در صف ملائک قرار داشت و از علوم بسیاری برخوردار بود، اما هوای نفس بر او غلبه کرد و رانده شد. سایر انسان‌ها نیز همین‌طور هستند. یکی علم بیشتر دارد و دیگری علم کمتر و علومشان را به یکدیگر منتقل می‌کنند. انبیای الهی یا اوصیای او نیز دارای علومی هستند که خداوند بدانها وحی نمود [چنانچه بسیاری از علوم را در عقل، فطرت و سرشتمان به ما نیز عطا نمود و فرمود: فآلهما فجورها و تقویها]. معصومین<sup>(ع)</sup> نیز علوم دریافتی از منبع وحی را به ما منتقل کرده‌اند. قرآن در اختیار همگان هست. احادیث هست، علما هستند، اما همگان ایمان نیاورده و استفاده نمی‌کنند.

در خصوص سن به امامت رسیدن ائمه<sup>(ع)</sup> مانند حضرات امام جواد در 8 سالگی یا امام زمان (عج) در 5 سالگی، نیز باید توجه شود که اولاً در معجزات الهی این امر بی‌سابقه نیست. حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> در گهواره سخن گفت و فرمود که به من کتاب عطا شده است. ثانیاً در مسئله علم و عمل به علم، سن و سال مطرح نیست. ما نیز در زندگی و اطراف خودمان افراد بسیاری را دیده یا می‌شناسیم که در سنین کودکی نبوغ داشته و به علومی دسترسی یافته‌اند. مانند بوعلی سینا و یا ... که در دنیا بسیار بوده و هستند. اگرچه این خود نعمتی است، اما چنانچه بیان شد، ایمان و عمل به علم شرط است نه صرف برخورداری از علم. ایمان و عمل به علم نیز به «اراده» بستگی دارد، چه در معصوم<sup>(ع)</sup> و چه در غیر معصوم.

پس نه تنها علومی که به معصومین عطا شده است، نفی اراده‌ی آنها را نمی‌نماید و هنر در اراده‌ی صحیح در ایمان و عمل به علم است، بلکه برای ما نیز نعمتی است که آنها علوم خود را به ما منتقل می‌کنند و ما باید هنر کنیم که ایمان آورده و عمل نماییم.

این که علم معصومین<sup>(ع)</sup> به ما داده نشده نیز نه تنها جای غصه و دغدغه‌های شبهه‌آور ندارد، بلکه باید دقت کنیم اولاً همهی علوم به همگان داده نشده است. همه فیزیک نمی‌دانند، همه شیمی نمی‌دانند، همه فضاانوردی یا غواصی نمی‌دانند، همه پزشکی نمی‌دانند و ...، اما ضمن این که هر کس علمش را در اختیار دیگران می‌گذارد، همه عقل دارند و می‌دانند که در هر نیازی باید به اهلش مراجعه کنند تا رشد کنند.

اهل عصمت<sup>(ع)</sup> نیز از وحی گرفته تا سخنان مبتنی بر وحی، علومشان را در اختیار بشریت گذاشته‌اند و بدون طلب هیچ اجر و مزد و با پذیرش زحمات و مشقاتی که ما تحمل یک فقره از آنها را نداریم، ما را هدایت می‌کنند. پس انسان عاقل باید آن علوم را دریافت نماید و به ایشان تاسی نموده و با ایمان اقدام به عمل نماید.

**شبهه 27 (تهران): پرستش چیست و چرا باید خدا را پرستیم؟ (19 آبان 1390)**

**«ایکس - شبهه»:** پرستش در اصل یعنی هدف گرفتن، تعلق و وابستگی داشتن.

انسان موجود کاملی نیست، و تنها خداوند متعال است که کامل بوده و هیچ نقصی به او راه ندارد و «کامل» یعنی هستی محض، و به هستی هیچ‌گاه نیستی و نقص راه نمی‌یابد. لذا انسان‌ها نیز مانند سایر موجودات این عالم فقیر و نیازمند هستند و همین فقر و نیاز، سبب عشق آنها به کمال می‌گردد و این «عشق» ضمن آن که اثبات می‌کند لابد کمالی هست من عاشق آن هستم، سبب حرکت [مادی و معنوی] نیز می‌گردد. به قول حضرت امام خمینی<sup>(ه)</sup>: عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است. و این معنا یعنی همان فطری بودن توحید.

پس انسان در هر حرکتی هدفی دارد و هدف‌های کوچکتر و مقطعی او نیز به قصد رسیدن به هدف بالاتر اتخاذ می‌گردد و منتهای همه‌ی اهداف، رسیدن به معشوق - یعنی همان کمال - است. مثل این که انسان غذا می‌خورد تا سیر شود و می‌خواهد گرسنه نمانده و سیر شود، تا هلاک نگردد و با رفع گرسنگی به کمال برسد. تحصیل می‌کند تا از جهل به کمال علم برسد، کسب معاش می‌کند تا از فقر به کمال غنا برسد و ... . خلاصه هر تلاشی برای گذر از نقص و نیستی و تقرب به کمال و هستی است. حتی کسی که خطا و خلاقی می‌کند، به این علت است که کمال را در آن دیده است.

این یعنی پرستش. پس اگر انسان چیزی را هدف نهایی خود گرفت و برای تقرب و وصال او حرکت کرد، آن چیز می‌شود «معبود و إله» او. خواه شناختش درست باشد و «الله» را معبود و إله خود گرفته باشد و خواه در خطا باشد و مخلوق‌های دیگر را إله و معبود گرفته باشد. لذا فرمود: «لا إله الا الله» - یعنی الهی نیست به جز الله. یعنی فریب نخورید و تجلیات ذات رب که همه مخلوقاتی چون شما و یا پستتر از شما هستند را إله خود فرض نکنید، چرا که حقیقت هستی غیر از این است و آنها هیچ یک إله نیستند.

حال دقت کنیم که پرستش هر معبودی، شکل و الزاماتی متناسب با آن دارد. به عنوان مثال: اگر معبود کسی «شهوت» شد، یعنی در هستی خود هیچ هدفی بالاتر از شهوت نداشت و همه‌ی سعی و تلاش او در جهت و سمت و سوی ارضای شهوت جنسی بود، معبود او همان شهوت است و عبادت چنین معبودی مستلزم شهوترانی به هر شکلی است.

اگر معبود کسی «مال و ثروت» شد، عبادت چنین معبودی کسب مال و ثروت افزونتر از هر طریقی خواهد بود. اگر «علم» معبود شد، عبادت او کسب علم و صرف تمام توجهات و امکانات و حرکات جهت کسب علم خواهد بود. اگر معبود کسی «بت» شد، باید طلا و جواهر به گردنش بیاویزد و فرزند را مقابلش قربانی کند و اگر معبود «الله» شد، باید اوامر او را که راه رشد و رسیدن [صراط مستقیم] را نشان می‌دهد، اطاعت کند. لذا فلسفه‌ی کلیه احکام و عبادات در اسلام همان «قرب الهی» و واصل شدن به «لقاء الله» است.

**«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»** (الكهف - 110)

**ترجمه:** بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند

با توجه به نکات فوق که به صورت خلاصه بیان شد، معلوم می‌شود که احدی در عالم وجود ندارد که «إله» و «معبود»ی نداشته باشد. حتی کسی که گمان می‌کند هیچ معبودی، اعم از طاغوت زمان، بت، شهوت، مال و ... را نپرستیده و بندگی نمی‌کند، معبودش هوای نفس خودش است و آن را بندگی و اطاعت می‌کند. چنانچه فرمود:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثية - 23)

**ترجمه:** هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

بدین ترتیب علت پرستش (عبادت) نیز روشن می‌شود، که همان رشد، تکامل و تقرب به کمال یعنی الله جل جلاله می‌باشد. و به همین دلیل ابتدای هر کاری، از نماز گرفته تا دیگر امور، نیت می‌کنیم «قربة الى الله»، یعنی این کار را انجام می‌دهم برای نزدیک شدن به الله جل جلاله. و به همین دلیل هیچ امر نیکی که هدف از آن «الله» نباشد، پذیرفته نیست.

عشق به خود «حقیقت خود» نیز همان عشق حق تعالی است، چرا که اساساً «خود»ی وجود ندارد و انسان هر چه در خود و بیرون خود می‌بیند، همان تجلیات ذات حق تعالی می‌باشد. و آدمی چون فطرتاً عاشق اوست، همه‌ی تجلیات و نشانه‌های او را نیز دوست دارد. اما عده‌ای خود را به غیر از او می‌بینند، اینان خودپرست می‌شوند، همچنان که هر چیزی به غیر او را مستقل و کمال فرض کنند، عبد و بنده‌ی او می‌شوند.

**شبهه 28: دلایل تشیع برای امامت و خلافت بلافضل حضرت علی (علیه السلام) چیست؟ اهل سنت ولایت را دوستی معنی می کنند. (19 آبان 1390)**

**«ایکس-شبهه»:** دلایل عقلی و نقلی بسیار است که در این مختصر فقط به چند نمونه‌ی کوتاه اشاره می‌شود:  
**الف -** از دلایل عقلی این که محال است خداوند متعال که انبیاء و اوصیای متعددی برای هدایت انسان فرستاده است، به ناگاه انسان را با یک کتاب رها نموده و هدایتشان را به دست خودشان بسپارد - که این دیگر هدایت نیست! - و نیز محال است پیامبری که از چگونگی طهارت تا شهادت و جزئیات حیات اخروی و راه رسیدن خبر داده است، تکلیف مردم را برای بعد از خود تعیین ننموده باشد. با این شیوه هدایت «ابتر» می‌ماند. پس لابد تعیین و تکلیف نموده است، که خطبه‌ی غدیر فقط یک نمونه‌ی آشکار از این تعیین و تکلیف است که در کتب بسیار معتبر اهل سنت نیز ذکر شده و کسی منکر آن نیست.

**ب -** از دلایل نقلی آن که وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که در روز محشر هر انسانی را با امامش محشور می‌کنم، لابد هر انسانی باید امامی داشته باشد و حتماً دارد. چه امام حق و چه امام باطل و بدیهی است که امام حق را باید خداوند متعال توسط رسولش معرفی نماید، نه این که عده‌ای دور هم نشسته و تصمیم بگیرند که چه کسی امامشان باشد:

«يَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» (الإسراء، 71)

**ترجمه:** [آن] روز هر گروهی را با پیشوای آنها بخوانیم پس هر کس را که کتابش به دست راستش داده شده باشد، آنان را بخوانند و [به اندازه] شکاف هسته [خرمایی] بر ایشان ستم نشود.

و وقتی خداوند متعال می‌فرماید که همه ی اعمال انسان و نیز آثار آن اعمال را می‌نویسد و همه چیز را در امام مبین [امام آشکار] جمع می‌کند، پس لابد باید امامی باشد و بدیهی است که این امام به انتخاب انسان نیست و انسان نمی‌تواند به خداوند امام، پیشوا و خلیفه الله تحمیل کند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

**ترجمه:** ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

**ج -** در مورد معنی کلمه «ولایت» نیز دقت شود که ادبیات و زبان مقوله‌ای نیست که هر کسی بتواند مطابق هر میل و هدفی که دارد، معنای واژگان را تغییر دهد.

اگرچه کلمه‌ی ولایت معنای دوستی را هم می‌دهد، اما اگر تنها معنایش این باشد، تمامی آیاتی که خداوند در آن از «ولایت» خود سخن فرموده، تحریف شده و زیر سؤال می‌رود و اساساً دیگر چیزی از جهان‌بینی توحیدی و اسلام باقی نمی‌ماند.

واژه‌ی ولایت پر استعمالترین واژه در قرآن کریم می‌باشد که در 124 مورد به صورت اسم و 112 مورد به صورت فعل آمده است. معنای خود کلمه ولایت: «قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به صورتی که هیچ فاصله‌ای بین آنها نباشد» و راغب در مفردات که از معتبرترین لغت‌نامه‌های قرآنی به زبان عربی است می‌نویسد: «ولایت به معنی نصرت است اما ولایت به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده است که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است».

اگر معنای واژه‌ی «ولایت» فقط همان دوستی باشد، معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) در یک مراسم پرشکوه و با تشریفات خاص، همه‌ی مردم را جمع نماید و سفارش کند که حاضرین نیز به غایبین بگویند و آن خطبه‌ی مفصل را بخواند که صرفاً دوستی با علی (ع) را توصیه نماید.

**د -** خطبه‌ی غدیر [که در کتب معتبر اهل سنت ثبت است و منکر ندارد] نیز همین یک جمله‌ی «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» نیست. خطبه‌ای بسیار مفصل و کامل از توحید تا معاد است و بخش مهمی از آن به موضوع «امامت و خلافت» اختصاص یافته و این جمله‌ی معروف به اصطلاح تبلور همه‌ی آن معانی است. ایشان در همین خطبه که می‌فرمایند دو ثقل برای شما می‌گذارم، توضیح می‌دهند که علی و اولاد طیب من از نسل او «ثقل اصغر» و قرآن «ثقل اکبر» است و هر یک از آن دو از دیگری خیر می‌دهند ... از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. «إِلا إِنْهُمْ اِمْئَاءٌ فِی خَلْقِهِ وَ حُكَّامُهُ فِی اَرْضِهِ» - آگاه باشید که آنان امینان خداوند میان مردم و حاکمان او روی زمین هستند.

آیا این سفارشات یعنی صرفاً «دوستی»؟! یا آن که «امناء و حکام» را نیز چیز دیگری معنا می‌کنند؟! اگرچه به همین دوستی نیز وفا نکردند.

**شبهه 29 (اراک):** ما مسلمانان اعتقاد داریم اولین سوال در آن دنیا نماز است، هر کس نمازش قبول است به باقی اعمال رسیدگی می‌کنند. پس تکلیف یک آفریقایی، امریکایی و ... که از نماز نشنیده و یا مسیحی است چیست؟ (5 آذر 1390)

**«ایکس - شبهه»:** دین اسلام نیز مانند هر بنا و ساختار دیگری براساس «اصول و فروع» استوار شده است و نماز یکی از فروع دین و البته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تا آنجا که فرموده‌اند «هر چیزی صورتی دارد و صورت دین اسلام، نماز است» و یا «نماز ستون دین است».

**الف -** با توجه به نکته‌ی فوق، معلوم می‌شود که ابتدا از اصول و در رأس آن سؤال می‌شود. چنانچه تصریح شده و می‌دانیم که اولین سؤال «من ربّک - پروردگارت کیست؟» می‌باشد. و دقت شود که پرسیده نمی‌شود خالقت کیست؟ بلکه پرسیده می‌شود «ربّ تو کیست؟» یعنی در طول زندگی چه کسی را صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امورت می‌شناختی؟ فرعون زمان، طاغوت‌ها، شهوت، ثروت ... و یا الله جل جلاله؟ و پاسخ نیز با جمله باقی نخواهد بود، بلکه منطبق با واقعیت شخص خواهد بود.

**ب -** این که فرموده‌اند سؤال اول از نماز است و اگر قبول شد به مابقی اعمال رسیدگی می‌گردد، پس از گذر از اصول است. یعنی این سؤال به مسلمان مربوط می‌شود که مدعی است خدا، نبوت، معاد، عدل و امامت را قبول کرده است. وگرنه معلوم است کسی که اصل را قبول نداشته، فرع را به نحو شدیدتر نمی‌شناخته و قبول نداشته است.

در ضمن چنین نیست که پس از نماز به بقیه‌ی اعمال رسیدگی شود، بلکه همه‌ی اعمال ریز و درشت همگان مورد بازخواست (نتیجه‌ی اخروی) است. بلکه بدین معنا بیان شده است که سایر اعمال خوب مسلمان، به شرط قبولی نمازش قبول می‌گردد و بسیاری از اعمال بد، به خاطر نماز بخشوده می‌شود.

نماز «الصلوة»، یعنی «وصل شدن به خدا»، بدیهی است کسی که وصل نبوده، منقطع بوده است و در آخرت نیز از رحمت خاصه‌ی الهی محروم و منقطع خواهد بود.

**ج -** اما راجع به دیگران، مانند کسانی که در بلاد غیراسلامی زندگی کرده و اصلاً از اسلام شناخت صحیحی نداشته و یا نشنیده‌اند، چه رسد به نماز یا سایر احکام، باید دقت شود که همگان در محضر حق تعالی که خالق، رب و مبدأ و مقصد خلقت است ایستاده و از ناحیه‌ی او مورد سؤال و سپس ثواب یا عقاب قرار می‌گیرند و او به حال بندگانش کاملاً آگاه است و عادل و رحمان و رحیم است.

«بَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، 13)

**ترجمه:** ای مردم ما شما را از مردی و زنی بیافریدیم، و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید [و با هم آشنا شوید]. بی گمان گرامترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. [و] خدا دانای آگاه است.

خداوند متعال نه تنها به همه‌ی احوال و اعمال کلیه‌ی مخلوقاتش و از جمله انسان آگاه است، بلکه به نوع دیدگاه، بصیرت و چگونگی و چرایی آن نیز علم و بصیرت دارد:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (الأعام، 103)

**ترجمه:** دیدگان، او را درک نمی‌کنند ولی او دیدگان را درک می‌کند و او لطیف و دانا است.

پس از یک سو او آگاه، بصیر، عادل و رحمان و رحیم است و از سوی دیگر کسی نمی‌تواند بهانه‌آورده، توجیه کند و یا فریب دهد. به فرموده‌ی امام حسین (علیه السلام): خدا راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

اعتقاد به خداوند متعال، فقط دعوت اسلام نیست، بلکه دعوت همه‌ی انبیای الهی و منطبق با حکم عقل و فطرت است. پس اگر از مسیحی سؤال شد: چرا مسیح<sup>(ع)</sup> را که بنده‌ی من بود و برای دعوت شما به



توحید فرستاده شده بود، «اب، ابن و روح القدس - پدر، پسر و روح القدس» گرفتید و او را خدا فرض کردید و برای خدا مقام پدری قائل شدید و برای او فرزندی در نظر گرفتید و این پدر و فرزند را یکی دانستید؟ راه فرار ندارد و نمی‌تواند بگوید: چون جامعه‌ی ما مسیحی بود. چرا که «عقل» این همه تناقض بی‌معنا را نمی‌پذیرد. چنانچه در اسلام نیز اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست.

**د -** خداوند متعال، علیم، حکیم و بصیر، عادل نیز هست، لذا از هیچ کس بیش از آنچه به او داده انتظاری نداشته و سؤالی نمی‌نماید. چنانچه فرمود:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، 286)

**ترجمه:** خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است...

پس اگر کسی مدعی شد که خبری از اسلام نداشته، معلوم می‌شود که راست می‌گوید یا خیر؟ اصلاً او که از بسیاری چیزها خبر به دست آورده، می‌توانسته خبری به دست آورد یا خیر؟

بدون شک یک امریکایی یا اروپایی که مدعی حقوق بشر است و حتی برای احقاق حقوق سگش در جامعه‌ی انسانی، تلاش می‌کند و حتی وکیل می‌گیرد و از او مراقبت می‌کند، نمی‌تواند بگوید از کشته شدن انسان‌های بی‌گناه بی‌اطلاع بوده یا اصلاً نمی‌دانسته که او هم حقوقی دارد.

خداوند متعال خوبی و بدی هر کسی را نیز به خودش الهام کرده است. لذا همگان با جهل، ظلم، جنایت، غارت، تجاوز، تبعیض، فساد و فحشا مخالفند. از این روست که اگر از دزد بدزند، به ظالم ظلم کنند، در حق جانی جنایتی روا دارند، به حقوق یک متجاوز تجاوز کنند و علیه مفسد فسادی انجام دهند، مخالفت می‌کند.

«و نَفْسٍ و مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، 7 و 8)

**ترجمه:** و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید \* [و در اثر داشتن چنان نظامی] خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

پس از غیرمسلمین نیز ابتدا از اصول اعتقاداتشان سؤال می‌گردد، چرا که رفتار هر کسی نیز به تناسب اهداف اوست. و در مورد فروع رفتارها و اعمال نیز دست خدا بسته نیست، بر هر کسی به حد ظرفیتش اتمام حجت نموده و به همان حد از او می‌خواهد.

**شبهه 30:** ما به خدا معتقدیم، اما از کجا معلوم که این همان خدای اسلام باشد [یا به تعبیر دیگر خدای اسلام همان خدای واقعی باشد]؟ این شبهه بسیار ترویج می‌شود، به ویژه در محیط‌های دانشجویی. پاسخ چیست؟ (14 آذر 1390)

«**ایکس - شبهه**»: خدا، خداست و این خدا و آن خدا نداریم. لذا مردمان یا خدای حقیقی را می‌پرستند و یا نام خدا را بر غیر خدا گذاشته و خدایان کاذبی را به جای خدای حقیقی می‌پرستند. چنانچه خود فرمود:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ» (ابراهیم، 30)

**ترجمه:** آنها برای خدا ماندهایی قرار دادند تا (مردم را) از راه وی گمراه کنند، بگو از زندگی دنیا بهره گیرید اما سرانجام کار شما به سوی آتش دوزخ است.

پس اگر عده‌ای به خدا معتقد بوده ولی هنوز نمی‌دانند که این خدا کدام خداست، آیا همان خدای اسلام است یا خدایی دیگر؟! لازم است تعریفی از «خدا» و خدایی که می‌پرستند ارائه کنند تا با تطبیق تعاریف، مسئله برایشان معلوم و مکشوف گردد. به عنوان مثال و نیز برای راهنمایی در تفکر و نزدیکی ذهن، به نکات ذیل دقت گردد:

خدایان کاذب:

- اگر گفتند: خدای ما، همان ماده‌ی اولیه، یا انرژی اولیه یا انفجار اولیه است که موجب پیدایش جهان گردیده است [نظریه ی ماتریالیست‌ها]، این خدا، خدا نیست، چرا که خدا نه ماده است و نه منفجر می‌شود.

- اگر گفتند: خدای ما، هر چه که بود عالم را آفرید و سپس خودش مرد و از بین رفت [مرگ مؤلف - نیچه]، این خدا، خدا نیست، چون خدا، اگر خداست، مرگ را نیز خودش آفریده و هرگز نمی‌میرد.

- اگر گفتند: خدای ما فقط یک اسم یا لفظ بی‌مفهوم و بی‌مصدق است، همین‌طور می‌گوییم «خدا» و خودمان هم نمی‌دانیم چه می‌گوییم! اینها فقط یک «اسم» بی‌مسمما و یک لفظ را می‌پرستند، اسم‌هایی که خودشان روی چیزهای دیگر می‌گذارند:

«ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...» (یوسف، 40)

**ترجمه:** آنچه غیر از خدا می‌پرستید اسماء بی‌حقیقت و الفاظ بی‌معنا است که خود شما و پدرانتان ساخته‌اید.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (الحج، 11)

**ترجمه:** و از مردمان کسی هست که خدا را به زبان عبادت می‌کند و اگر او را خیری رسد بدان آرام گیرد و اگر او را بلائی رسد، روی برگرداند. زیانکار شد در این جهان و آن جهان، این است آن زیانکاری آشکار.

- اگر گفتند: خدای ما، بت‌ها و سنگ‌هایی است که با دست خود می‌تراشیم [بت‌پرستان قدیم و بسیاری از مردمان عصر حاضر، به ویژه در هندوستان و خاور دور]، این خدا مصنوع دست بشر است و حیات، شعور، علم و قدرتی نیز ندارند. و خدا مخلوق و مصنوع نیست.

«قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ» (الشعراء، 71)

**ترجمه:** گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و پیوسته به عبادتشان قیام می‌کنیم.

- اگر گفتند: خدا و إله ما، گاو و گوساله است [گوساله پرستان امت موسی<sup>(ع)</sup> و بسیاری از مردمان عصر حاضر در هندوستان ... و نیز بسیاری دیگر که آدمیان گوساله صفت را می پرستند]، آن نیز خدا نیست، بلکه حیوان پرستی و حیوان گرایی انسان است که از سلطه ی خوی حیوانیتش نشأت می گیرد.

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيًّا» (طه، 88)

**ترجمه:** و برای آنها مجسمه ی گوساله‌ای را ساخت که صدای گوساله داشت. گفت: این خدای شما و خدای موسی است، و ایمان را رها کردند.

- اگر گفتند: خدای ما، خدایی است که می‌زاید و ملائک دختران او هستند و از این قبیل خرافات. [بسیاری از خرافات به ویژه در یهودیت و مسیحیت]، این نیز خدا نیست، چرا که اولاً زایش مبتنی و مستلزم نیاز است و خداوند غنی و بی‌نیاز است و در ثانی زایش فعل مخلوق مادی است. حتی مجردات (ملائک) نیز زایش ندارند.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَہُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا یَصِفُونَ» (الأنعام، 68)

**ترجمه:** برای خدا از جنیان که آنها را نیز خدا آفریده شریکانی انگاشتند و از روی بی دانشی برای او پسران و دخترانی ساختند، خدا منزله است و از آنچه وصف می‌کنند برتر است.

- اگر گفتند: ما اهل کتاب هستیم، به پیامبران اعتقاد داریم و عَزِیر یا موسی یا عیسی<sup>(ع)</sup> را پسر خدا می‌دانیم، یا عیسی<sup>(ع)</sup> را «پدر، پسر، روح‌القدس» می‌شناسیم و ... [باورهای یهودیت و مسیحیت]، اینها نیز خرافه و افترا بستن به خداوند است و چنین خدایی که پسر داشته باشد، خدا نیست.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (التوبة، 30)

**ترجمه:** یهودیان گفتند: عزیز پسر خدا است، و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است، این عقیده ی ایشان است که به زبان هم جاری می‌کنند، در عقیده مانند همان کسانی شدند که قبلاً کفر ورزیده بودند، خدا ایشان را بکشد چگونه افتراات کفار در ایشان اثر می‌گذارد.

- اگر گفتند: ما مسلمانیم، اما خدای ما نیز مانند مخلوقاتش جسم و شکل دارد، دست و پا و چشم و گوش دارد، حرکت می‌کند، از آسمان پایین می‌آید مانند پایین آمدن عبدالوهاب از منبرش [اعتقاد وهابی‌ها، سلفی‌ها و برخی دیگر از مذاهب اهل سنت]، چنین خدایی نیز خدا نیست، چون بر این صفات حدّ وارد می‌شود و خدا محدود نیست.

- اگر در زبان یا عمل گفتند: ما یک کلمه‌ی خدا می‌گوییم و بعد هر چه دلمان خواست می‌کنیم، خدا خودش می‌داند، خدا خودش قبول می‌کند، من می‌دانم و خدای خودم، کی گفته عبادت و پرستش مستلزم اطاعت از دستورات خدا در قرآن کریم است، و در مقام مخالفت و برای توجیه انحراف خود و به انحراف کشیدن دیگران، ادای روشنفکری و به سوی قرائت جدید و تفسیرهای من درآوردی رفت و ...، آنها نیز هوای نفسشان را خدا گرفته و آن را می‌پرستند:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَلَّ عَلَىٰ بَصَرِهِ عِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجناب، 23)

**ترجمه:** هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

خدای حقیقی که در کلام وحی معرفی شده و اسلام بدان می‌خواند و عقل و فطرت نیز گواهی داده و تصدیق می‌نماید:

- اما اگر گفتند: خدایی که ما می‌شناسیم و می‌پرستیم، هستی و کمال محض است، و هر چه کمال در عقل و فطرت قابل شناسایی و شمارش است [مثل: حیات، علم، زیبایی، بی‌نیازی، رأفت، رحمت و ...]، همه اسمها و نشانه‌های اوست و فقط اوست که حی، علیم، جمیل، غنی، رؤف، رحیم و ... می‌باشد.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه، 8)

**ترجمه:** الله [خدایی است] که الهی به جز او نیست و همه‌ی نشانه‌های نیکو [کمال] متعلق به اوست.

و اگر گفتند: او زنده و نگهدارنده است «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» - زنده‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌میرد «الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» - خالق زندگی و مرگ است و لذا زنده کننده و میراننده اوست «وَاللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» - علیم و حکیم است «وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» - شنوا و داناست «وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» - عالم به ظاهر و باطن همه‌ی مخلوقات است «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» - او شنوا و بینا و با بصیرت است «وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» - رحمان به همه‌ی مخلوقات و رحیم به عباد خود است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - واحد و نیز احد است «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» - هیچ راه نفوذ یا سلطه‌ای اعم از اشراف و تسلط عقلی، علمی، قدرتی و یا ... بر او نیست «اللَّهُ الصَّمَدُ» - زاینده نشده و کسی از او زاینده نمی‌شود «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» - هیچ موجودی هم‌تای او نیست «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» - مثل و مانند و شبیهی ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - رازق و رزاق همه‌ی مرزوقین اوست «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» - از هر عیب، نقص، کاستی، ضعف و سایر نشانه‌های مخلوق منزّه است «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و خلاصه آن که:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، 22 تا 24)

**ترجمه:** او الله است که هیچ معبودی به جز او نیست عالم به غیب و آشکار است او رحمان و رحیم است \* او الله است که هیچ معبودی جز او نیست ملک و منزّه است، سلام و ایمنی دهنده است مسلط و مقتدر است جبار و متکبر است، آری الله منزّه است از آن شرک‌ها که برایش می‌ورزند \* او الله است که آفریننده و پدید آورنده و صورتگر است او اسمایی حسنی دارد آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی اویند و او عزیزی است حکیم.

او همان خدای حقیقی است که در کلام وحی الهی و در بیان همه‌ی انبیای الهی و به ویژه حضرت محمد مصطفی (صل الله علیه و آله) معرفی و به عبادت آن دعوت و راهنمایی شده است و به غیر از او خدایی وجود ندارد.

پس اگر تعریف و شناخت آنها از خدا همین است، همان خدای حقیقی و خدای معرفی شده در اسلام را می‌پرستند و اگر تعاریف دیگری دارند، اصلاً خدا نمی‌پرستند، هر چند که نام خدا را به زبان آورده و یا بر چیزهای دیگر گذاشته باشند.